

مکاتیب عرفانی

(قسمت چهارم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علیشاه)

بیست و پنجم

فهرست

مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم، سال های ۱۳۸۱-۱۳۸۰)
جزوه بیست و پنجم

موضوع

صفحه

نماینده الهی مرجع تشخیص است / مشایخ اجازه از مقامی دارند که اصالت با آن مقام است / هر چند علاقه به یک درویش بخصوص و یا به شیخی که موجب تشرف شخصی شده باشد امری عادی و طبیعی است ولی تا حدی باید به این علاقه توجه داشت که انسان را از زندگی باز ندارد..... ۸

حالات قبض و بسط در اختیار انسان نیست / چگونگی رفع حالات قبض و تعدیل کردن حالات خود..... ۱۰

یاد خدا و تجلیل از خدا متضمن آن است که دستورات او را اجرا کنیم / آیا دین غیر از حبّ است؟ منظور از حبّ، دوست داشتن هدف و خداوند است که مستلزم اطاعت اوامر اوست / حفظ محیط دوستانه خانواده برای آرامش فکر و برای تربیت فرزندان ضرورت دارد / تمام کارها با نیت شخص سنجیده

می‌شود / نباید ذکر و فکر مانع هیچگونه کاری بشود / غرایز جنسی؛ موجب بقای نسل بوده و از طرفی موجب سلامتی روحی طرفین می‌شود / انتخاب مرجعی که آن چهار صفت را دارا باشد / شخص نمی‌تواند به بهانه سختی، از انجام وظیفه شانه خالی کند / طلب علم بر مسلمان واجب است / ذکر کلمه

شاه در القاب اقطاب و شیخ‌المشایخ‌ها..... ۱۱

در انجام اعمال شریعتی رجوع به علما / بیعت حکومتی / بیعت ولایتی / خواندن فاتحة الاولیاء و توسل به همه ائمه و درود بر آنها و توسل به حضرت قائم علیه السلام / دیدار امام زمان / علائم

ظهور حضرت / نماز جمعه / عدم اطلاع از غیب..... ۱۷

ولایت به معنای روح عبادت است / نائب امام زمان / نائب خاص و نائب عام / مهم بودن اجازه ید قبلی به ید بعدی / عشریه و نحوه‌ی صرف کردن وجوهات شرعی / علت نوشتن کلمه‌ی سُبْحَانَكَ يَا اَرْحَمَ الرَّحِمِینَ / قبل از اینکه بر امری انتقاد داشته و آن را رد کند، تحقیق کرده و بعد تصمیم بگیرد / در خصوص بعد از این دنیا / درویشی در سیاست دخالت نمی‌کند / اعلامیه هفتم رمضان و سه گروه وظایف شریعتی، طریقتی و تفکر / در مورد

کتاب در خانقاه بیدخت چه می‌گذرد / تحقیق با حسن نیت..... ۲۵

در مورد حضرت شاه نعمت‌الله / سنی، رافضی..... ۳۷

مسائل شرعی / ذبیحه‌ی اهل کتاب / مجالس فقری برای مسائل فقری و طریقتی است / ضرر نفاق و تفرقه / اختلافات نباید عمیق باشد و هر کدام زودتر اقدام به رفع این

اختلاف بکنند ارزش و اجر آن بیشتر است..... ۳۹

مشکلات و گرفتاری‌ها، فکر کردن و از خداوند راه‌حل آن را خواستن / مشورت با کسانی که انسان به دوستی آنها اعتماد دارد / نظریه‌ی داروین راجع به اصل تکامل / قرآن در مورد خلقت انسان / انسان حیوان ناطق و یا انسان یک جاندار مشخص غیر از حیوانات / روح الهی، روح حیوانی / برزخ /

قوانینی که خداوند آفرید و استثناهایی که مقرر فرمود ۴۴
اسم اعظم وقتی است که مسمای اعظم در دل شما باشد / هر وقت توانستید خداوند را با تمام عظمتش درک کنید آن وقت

هر اسمی که به او بدهید اسم اعظم است ۴۸
در این راه که نهایت ندارد نمی‌توان در یک نقطه توقف کرد، همیشه باید در حال حرکت و رو به جلو بود / رعایت تعادل بین تضادها / آرامش و فعالیت / خوف و رجاء / غذای روح و غذای جسم / غذای روح مطالعه است، توجه به دستورات که در سلوک به شما داده‌اند و حضور در مجالس و گوش دادن به

سخنان بزرگان / ازدواج ۵۰

گفتار ابوعلی سینا؛ هرچه به تو گفتم نگو محال است، بگو ممکن است ولی بدان اقدام نکن و یا باور نکن مگر وقتی بر تو ثابت شود / دخالت در سیاست / مسائل شریعتی، تفکر و تعقل شرعی / سیاست علی علیه السلام / در عرفان و درویشی اعتقاد به مبانی اسلامی را تقویت می‌کنیم، آن وقت تفکر افراد خود راه‌گشای آنان خواهد بود / استقلال فکری / دوران تکامل بشریت و تقویت تفکر و تعقل و استقلال ارادی / کتاب در خانقاه بیدخت و مطالب کذب آن / در مورد حضرت داوود، شنیدن سخن

دیگران و سپس قضاوت کردن / گناه و خطای درویش به عهده خودش می‌باشد نه به گردن درویشی / قنات صالح آباد بیدخت.....۵۳

کلوناژ (شبیه‌سازی) / تقسیم‌بندی‌های متفاوت موجودات به سه یا چهار گروه / جماد، نبات، حیوان و انسان / مراحل خلقت انسان / به نظر نمی‌رسد انسان بتواند در شبیه‌سازی انسان موفق شود / خداوند «باری» است، باری‌تعالی یعنی از هیچ به وجود بیاورد، خداوند از چیزِ نبوده موجودات را ایجاد کرد / «باری» فقط مخصوص خداوند است، اما انسان‌ها می‌توانند خالق باشند امروز همه چیزهایی که می‌بینیم مخلوق بشر است / معنای مَنْ ذَكَرٍ وَّ اُنْثٰی / اگر انسان بتواند شبیه‌سازی هم بکند روح انسانی را نمی‌تواند پدید آورد مگر آنکه خداوند این اختیار را به انسان که خلیفه او در روی زمین است بدهد.....۶۰

مطالعه کتاب‌های عرفانی / فنا / خداوند بشر و بلکه تمام موجودات را که آفریده، جرّقه یا شعاعی از وجود خود او هستند / بایزید بسطامی، سبحانی ما اعظم شأنی.....۶۸

پیشرفت و پسرفت سالک / هر کسی احساس کرد توجّه و خلوص نیّتش بیشتر شده است خود این پیشرفت است / فقط در انجام دستورات کوشش کنید تا هر چه بیشتر نیّتتان خالص شود / در مورد حالات و یا خواب‌هایی که می‌بینید.....۷۰

بعضی سؤالات با مطالعه حل نمی‌شود، به دل حل می‌شود / نحوه‌ی ارتباط با خداوند / وجه اشتراک ادیان الهی؛ توحید و نبوت و معاد / تشکیلات و جمعیت‌هایی که در کشورهای دیگر هم هستند، روشی به کار برده‌اند که مردم تصوّر می‌کنند اسلام

دین تروریستی است / خداوند آنچه در زمین و آسمان است
مسخر انسان کرده است / هزینه‌ها و تمام زحمات زندگی به
عهده مرد است / دیه به معنای ارزش خون نیست و خونبها
غلط است / خضر و بین‌النهرین / دستورات اسلام / شک و

حیرت از مراحل سلوک عرفانی.....۷۳

فهرست جزوات قبل.....۸۲

* با توجه به آنکه پاسخ نامه‌ها و سؤالات فقرا را عموماً در جلسات
فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک‌تک نامه‌ها و
سؤالات نمی‌باشد، لطفاً مطالب این جزوات را قبل از طرح سؤال به
دقت مطالعه بفرمایید.

* خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان
بخصوص فقرا و سایر مؤمنین به مطالب این جزوه، در صورتیکه
بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

* با توجه به آنکه سفارشات درخواستی، در کوتاه‌ترین زمان ممکن
تقدیم خواهد شد، به جای تکثیر این جزوه، سفارشات درخواستی
خود را از طریق پیام کوتاه (SMS) به شماره ۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲
اعلام بفرمایید.

* متن بیانات را می‌توانید در سایت اینترنتی
WWW.JOZVEH121.COM نیز مطالعه بفرمایید.

۲۷ دی ۱۳۸۰

با عرض سلام. نامه‌ی شما رسید. در مورد آقای... که پس از فوت مرحوم آقای محقق دچار ناراحتی شده‌اند باید توجه داشته باشید اینکه خداوند به پیغمبر می‌فرماید: **إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ**^۱، تو از بین می‌روی و آنها هم از بین خواهند رفت، یا در جایی دیگر بعد از ذکر نام محمد ﷺ به عنوان رسالت می‌فرماید: **أَفَانُ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ**^۲، نشان‌دهنده‌ی آن است که نماینده‌ی الهی مرجع تشخیص است. آقای محقق اجازه از مقامی داشتند که اصالت با آن مقام بود. بنابراین با رحلت آقای محقق هیچ امری عوض نمی‌شود بلکه با رحلت هیچکس اصل موضوع عوض نمی‌شود. البته داشتن علاقه به درویشی بخصوص، به شیخی که موجب تشرف شخص شده باشد امر عادی و طبیعی است ولی تا حدی باید به این علاقه توجه داشت که انسان را از زندگی باز ندارد. پیغمبر ﷺ تنها فرزند پسری که داشت به نام ابراهیم در دو سالگی رحلت کرد. حضرت متأثر شدند و گریه می‌کردند. در این بین خورشید گرفت و کسوفی واقع شد. بعضی از مؤمنین خیال کردند که این بخاطر تأثر پیغمبر است. چون این تصور آمده بود، پیغمبر

۱. سوره زمر، آیه ۳۰.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۴۴؛ اگر او (محمد) درگذرد شما به دین جاهلیت خود باز خواهید گشت؟

بلافاصله اشک‌ها را پاک کردند و به صورت عادی فرمودند: خورشید و ماه و زمین و همه، از مخلوقات و بندگان خدا هستند و طبق روش خودشان به وجودشان ادامه می‌دهند و بنابراین هیچ ربطی به این مسأله ندارد. بنابراین وجود این تأثیر که انسان دارد خوب است ولی با یاد دستوراتی که داده شده است و با انجام دادن آن دستورات باید بر این تأثیر پیروز شد و آن را رها کرد. والسلام.

۱۳ بهمن ۱۳۸۰

با عرض سلام. نامه‌ی شما رسید. حالات در اختیار انسان نیست. چه قبض و چه بسط، گاهی حاصل می‌شود. مانند تابستان و زمستان، که آمدن تابستان و زمستان برای این است که بهار شادمان‌تر باشد. شما قبض و بسط هر دو را از جانب خدا بدانید. در همان موقعی که در حالت قبض هستید بیشتر به دستورات توجه کنید و دقت کنید کدام یک از دستورات را رفتار نکرده‌اید، به آن پردازید و آن را بیشتر اجرا کنید. همین که در صدد این هستید که از حالت قبض خلاص بشوید، خداوند کمکتان می‌کند. همین خواسته باید شما را به کوششی دقیق وادار کند؛ به این معنی که با مطالعه‌ی کتب فقرا، با رفتن به مجالس و سکوت در مجالس، حالات خود را تعدیل نمایید. والسلام.

۱۳ بهمن ۱۳۸۰

با عرض سلام. نامه‌ی شما رسید. اگر به بیانیه‌ی اوّل من توجّه کرده بودید رفع مشکل شده و بعضی از این مسائل برایتان روشن می‌شد. درباره‌ی مسائل شریعتی بهتر است در کتب نوشته شده و رساله‌ها تحقیق بکنید. مع‌ذلک آنچه ضرورت دارد ذیلاً برای شما می‌نویسم:

۱- در مورد اینکه نوشته‌اید باید همیشه به یاد خدا بود، یاد خدا این نیست که در گوشه‌ای بنشینیم و مدام الله، الله بگوییم و یا بدون اینکه به وظایف خودمان برسیم متوجّه ذکر باشیم. یاد خدا و تجلیل از خدا متضمّن این است که دستورات او را اجرا کنیم. دستورات وی شریعتی و طریقتی است و اساس مذهب تلقی می‌شود. فرموده‌اند: هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ^۱، آیا دین غیر از حبّ است؟ منظور از حبّ، دوست داشتن هدف و دوست داشتن خداوند است که مستلزم اطاعت اوامر اوست. محبّت خانواده از وظایفی است که خداوند فرموده و منقول است از حضرت جعفر صادق که فرموده‌اند: در بسیاری موارد اظهار محبّت شاید حمل بر ریا بشود ولی در مورد زن و شوهر حتی تکرار مطلب

۱. بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۱۷.

مفید است. برای اینکه حفظ محیط دوستانه‌ی خانواده برای آرامش فکر و برای تربیت فرزندان ضرورت دارد. بنابراین یاد خدا مانع هیچ کار و وظیفه‌ای نمی‌شود. فقط توجه داشته باشید که آنچه می‌کنید باید برای هدف خدایی باشد. اگر تجارت می‌کنید به این نیت باشد که با درآمد زیادتری خانواده‌ی خود را مرفه داشته باشید و به دیگران کمک کنید. اگر زراعت می‌کنید آنقدر کوشش بکنید و عرق بریزید تا هر گندمی که کاشتید، اگر یک گندم بیشتر محصول بدهد، همان اجر شماسست و خداوند برای آن حسابی باز می‌کند؛ زیرا روزی بندگان خدا را فراهم کردید. به هر جهت تمام این کارها بستگی به نیت دارد. شما دو نفر را در نظر بگیرید که هر دو به خانواده‌شان خیلی محبت می‌کنند. یکی فقط به خاطر اینکه خداوند فرموده است، از هر گونه تغییری خودداری کرده و به خانواده محبت می‌کند و دیگری نیت دیگری دارد. بنابراین تمام کارها با نیت شخص سنجیده می‌شود. آن هم که فرموده‌اند: **إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ**^۱ منظور همین است. بنابراین نباید ذکر و فکر مانع هیچ‌گونه کاری بشود. کسی که تحصیل می‌کند، اگر آن را الهی می‌داند، جزء وظایف اوست و نباید به بهانه‌ی ذکر خدا و یاد خدا از تحصیل باز بماند. مگر اینکه نتواند، در آن صورت اگر نیت الهی دارد

۱. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۱۱.

باید بیشتر به تحصیل پردازد. ولی هرگز ذکر مانع تحصیل و مانع کار نمی‌شود.

۲- در مورد غرایز جنسی، خداوند در همه‌ی حیوانات و حتی در بشر هم این غریزه را آفریده است، تا خلقتی که کرده ادامه یابد و لذا در حیوانات عالی، حیوانات ردیف بالا، حیوان نر و ماده به صورت مشخصی از هم جدا هستند و تمایل آنها به یکدیگر موجب بقای نسل می‌شود. از طرفی این غریزه موجب سلامتی روحی طرفین هم می‌شود. بنابراین تا آن اندازه‌ای که به این هدف باشد، نه تنها مجاز بلکه واجب است. مسأله متعه مسأله‌ای است که در شرع نوشته شده است، به کتب شرعی مراجعه کنید و باز هم در اینجا بستگی به نیت دارد. اگر وضع به صورت افراط باشد، مسلماً مضرّ و خلاف شرع است. درباره اثر اجتماعی باید در کتب بررسی کنید و خودتان هم توجّه کنید. ولی به این مسأله توجّه داشته باشید که وظایف سنگینی در اثر ازدواج - چه دائم و چه موقت - بخصوص بر عهده‌ی مرد است و مرد باید قبلاً بداند که این وظایف را می‌تواند انجام بدهد.

در مورد مطالبی که در رساله‌ها نوشته شده و پرسیده‌اید، این را خداوند به عهده‌ی خود شما، یعنی خودِ مکلف گذاشته است. امام علیه السلام فرموده است: مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا

عَلَى هَوَاهُ مُطِيعاً لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلَّدُوهُ.^۱ تا حدی که می‌توانید بررسی کنید، مطالعه کنید و بپرسید که کدام یک از فقها - چون فرموده‌اند: مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ - این چهار صفت را دارند. در میان آن کسانی که این صفات را دارند به تشخیص خودتان یک نفر را مرجع قرار دهید و از رساله‌ی او پیروی کنید.

و اما آنچه که به نظر شما سختی می‌رسد در اثر کم اعتقادی و بی‌توجهی به اصل مذهب است. مثلاً وضو برای نماز لازم است و مستحب می‌باشد که همیشه انسان با وضو باشد. حال در زمستان که قدری هوا سرد است اگر کسی بگوید وضو گرفتن سخت است این سختی را باید تحمل کند و نمی‌تواند به بهانه‌ی سختی از انجام وظیفه شانه خالی نماید. البته در صورتی که این سختی به اندازه‌ای باشد که از طاقت خارج است در این صورت خداوند اجازه داده است آن وظیفه را انجام ندهد.

۳- در مورد درس و علم، البته متأسفانه وضع فعلی دانشگاه‌های ما به نحوی است که نمی‌توان گفت علم دانشجو را اضافه می‌کند. ولی به هر جهت طلب علم برای مسلمان واجب است و بارها این صحبت شده است که آیه‌ی قرآن که می‌فرماید: وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ

قُوَّةَ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ^۱، شامل هرگونه نیرو می‌شود. نیروی علمی که امروز در دنیا وجود دارد و دشمنان ما، دشمنان شخص ما و دشمنان دین ما، مجهز به آن هستند و ما هم باید مجهز بشویم. باید سعی کنیم تمام تکنولوژی و تمام علمی را که هست یاد بگیریم اما این توجه را داشته باشید که یاد گرفتن اینها، برای آن نیست که دشمنان را از بین ببریم، بلکه خود خداوند فرموده است: تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ به این وسیله که مسلح شده‌اید به همه‌ی نیروهایی که دشمن دارد، دشمن خودتان و دشمن خدا را بترسانید که از نزدیک شدن به عنوان دشمن به شما دوری کنند. بنابراین تحصیل علم یکی از وظایف مهم است. اما آنچه راجع به محرمانه بودن فکر نوشته بودید که اشتباه انجام داده‌اید، آنچه انسان از روی اشتباه بکند خداوند فرموده که بر انسان حرجی نیست. بنابراین از این حیث نگران نباشید.

۴- و اما پاسخ سؤال آخر در مورد حضرت رحمت‌علیشاه که کلمه شاه دارد، اولاً کلمه‌ی شاه در لقب تنها مختص اقطاب نیست بلکه مختص اقطاب و شیخ‌المشایخ‌ها است. شیخ‌المشایخ یعنی شیخی

۱. سوره انفال، آیه ۶۰؛ و شما (ای مؤمنان) در مقام مبارزه با آنها خود را مهیا کنید و تا آن حد که بتوانید از آذوقه و آلات جنگی و اسبان سواری برای تهدید دشمنان خدا و دشمنان خود فراهم سازید.

که بر سایر شیوخ برتری داشته و این اجازه‌ی خاصّ به او داده می‌شود که کار مشایخ را بررسی کند و شیخ تعیین نماید. کما اینکه حضرت معصوم‌علیشاه و حضرت نورعلیشاه در دویست سال پیش قطب نبودند و شیخ‌المشایخ بودند ولی لقب شاهی داشتند. حضرت صالح‌علیشاه هم در زمان مقتدایشان، پیر و پدرشان، یعنی حضرت نورعلیشاه لقب صالح‌علیشاه داشتند. شاه برای شیخ‌المشایخ و برای اقطاب است. آقای حاج شیخ عبدالله حائری (رحمت‌علیشاه) هم در زمان مرحوم آقای نورعلیشاه شیخ‌المشایخ شدند، به این جهت به لقبشان کلمه‌ی شاه اضافه شده است. والسلام.

با عرض سلام، نامه‌ی شما رسید. سؤالات شما شبیه سؤالات کسی نیست که درویش شده باشد و این سؤالات را بکند چون اگر این چنین سؤالاتی در ذهن کسی باشد باید اول جواب آن را بشنود و بعداً وارد درویشی شود. به هر جهت به پاسخی مختصر اقدام می‌کنم. ابتدائاً توجه داشته باشید که اگر برای هر نامه‌ای من بخواهم آنقدر بنویسم که در کتاب‌ها نوشته‌اند، امکان جواب یک نامه را هم حتی نخواهم داشت. کسی که می‌خواهد تحقیق کند یا پاسخ سؤالی را که برای او پیش آمده بیابد، باید زحمت مطالعه کتاب‌ها را بکشد. در کتاب‌هایی که در مجالس خوانده می‌شود، مثل پندصالح، رساله‌ی رفع شبهات، مجمع السعادات، سعادتنامه و ولایتنامه جواب تمام این سؤالات هست. اگر در مجلس به کتاب‌ها گوش بدهید و یا اینکه خودتان کتاب‌ها را تهیه کنید و بخوانید، محتاج به چنین سؤالاتی نیستید؛ چرا که این سؤالات بارها پاسخ داده شده است.

۱- اینکه نوشته‌اید در روایات ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام سخنی در این باره گفته نشده است، نفهمیدم منظور شما درباره‌ی چه چیزی است؟ درباره‌ی سلسله‌ی نعمت‌اللہی؟ ائمه در مورد سلاسل بعدی و اصولاً نسبت به کارهای بعد از خود، جز آنچه کلیات می‌باشد فرمایشی

نفرموده‌اند و اما اینکه شما نوشته‌اید شما آگاه‌ترین هستید، نه خیر بنده فرد بسیار ساده‌ای هستم و از مسایل شریعت به اندازه‌ای که خود مطابق آن رفتار کنم می‌دانم و احیاناً اگر کسی اشکالی داشت مرتفع می‌کنم ولی معمولاً همه را به آقایان علمای شریعت احاله می‌کنم و به همه چنین توصیه می‌کنم. و البته نه تنها من، بلکه تمام اسلاف من هم در کتاب‌های خویش مرتباً گفته‌اند که برای انجام اعمال شریعتی باید به علما رجوع کنند.

و اما رجوع به علما فقط در مورد اعمال است، چنانچه فرموده‌اند: **فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ**^۱، تقلید فقط در این باره است. و الا در مسائل اعتقادی همه باید به صورت تحقیقی نظر داشته باشند. مسائل درویشی هم تحقیقی است. اگر علما نگفته باشند باز هم شخص باید خود تحقیق کند. ضمن آنکه بسیاری از علمای متقدم و متأخر در سلک عرفان وارد بودند و مسائل را مفصلاً شرح داده‌اند. نکته دیگر اینکه در زمان ائمه مسأله‌ی اختناق چنان بود که خلفا، ائمه را بارها به عنوان اینکه شما بیعت می‌گیرید، تحت محاکمه و زجر قرار دادند. اما اینکه ائمه فرمودند بیعت نمی‌گیریم، آن بیعتی است که منظور خلفا بود؛ یعنی بیعت برای حکومت و ائمه چنین بیعتی را نمی‌گرفتند. اما بیعت ولایتی؛

۱. بحارالانوار، ج ۲، ص ۸۸؛ پس بر عوام است که از او تقلید کنند.

یعنی بیعتی که مربوط به امر اعتقادی است را ائمه می‌گرفتند که آن هم برای حکومت نبود. البته اختناق چنان زیاد بود که همه‌ی ائمه، بخصوص ائمه‌ی بعد از حضرت رضا در فشار بودند و خود هرگز بیعت نمی‌گرفتند و توسط نمایندگانی که تعیین کرده بودند به ارشاد مردم و اخذ بیعت اکتفا می‌کردند و حتی در کتاب‌هایی مانند *مفاتیح‌الجنان* هم رگه‌هایی از این اختناق را می‌توانید مشاهده کنید. در آنجایی که یکی از شیعیان می‌خواهد خدمت امام علی‌النقی برسد و بعد با چه زحمتی خدمت حضرت رسید و حضرت فرمایشات کوتاهی در مورد روزهای هفته می‌کردند، در این باره مطالعه کنید و ببینید در چنان وضعیتی مسلماً خود حضرت نمی‌توانستند بیعت بگیرند. لذا نمایندگانی تعیین کردند و اگر خلفا می‌فهمیدند که حضرت برای این مسائل نمایندگانی تعیین می‌کنند آن نمایندگان را هم می‌کشتند. کما اینکه در زمان بسیاری از ائمه، شیعیان خاص و نمایندگان آن حضرت را می‌خواستند و تهدید می‌کردند و زجر و شکنجه می‌دادند. بنابراین اگر چیزی به صراحت گفته نمی‌شود از این جهت است. معه‌ذا بسیار در این زمینه گفته شده است. شما به چه دلیل می‌گویید روایت‌هایی گفته نشده است؟ به این کتاب‌هایی که روایت‌هایی را بدون مسأله نقل کرده‌اند، تکیه می‌کنید و حال آنکه بسیاری کتاب‌های دیگر هست که در تأیید این مسأله است. آنها را هم مطالعه کنید. فقط به گفته و نوشته عدّه‌ای

که مخالف هستند اکتفا نکنید برای اینکه این طریقه‌ی تحقیق نیست.

۲- شما اگر توجّه کرده باشید در دستوراتی که داده شده و تعقیبات نماز که برای فقرا معین شده است چند بار در روز فاتحه‌الاولیاء را می‌خوانند؛ یعنی توسّل به همه‌ی ائمه و درود بر آنها و همچنین توسّل به حضرت قائم علیه السلام با قید **عَجَلُ اللّٰهُ تَعَالٰی فَرَجَهْ** گفته می‌شود. اصلاً اساس درویشی بر این مسأله است که فقط در غیبت حضرت، نمایندگان حضرت، چه نماینده‌ی مستقیم و چه نماینده‌ی غیرمستقیم حقّ دخالت در امور مذهبی را دارند. بنابراین صرف اینکه هر بار باید **عَجَلُ اللّٰهُ تَعَالٰی فَرَجَهْ** گفت به عبارت عربی که مردم عوام نمی‌فهمند شاید صحیح نباشد ولی معهذا در تمام این خطبه‌ها گفته می‌شود. همچنین در خطبه‌ی مفصلی که در روز جمعه در حسینیه خوانده می‌شود اگر توجّه کنید مسأله معلوم می‌شود. من نمی‌دانم شما چگونه چنین سؤالی را می‌کنید و حال آنکه اگر مشرف باشید معلوم می‌شود به آن دستورات رفتار نکرده‌اید که اگر رفتار کنید می‌بینید که چندین بار ذکر شده است.

۳- در مورد دیدار امام زمان، این مسأله‌ای نیست که بطور قطع گفته شود. آنکه امام زمان را زیارت کرده است می‌گوید دیدار ممکن است، دیگری شاید بگوید دیدار ممکن نیست. به هر جهت این مسأله‌ای است که به حضرت ارتباط دارد نه به ما. مسلماً شما اگر برای

حضور نزد امام زمان کوشش کنید شاید توفیق داشته باشید ولی این کوشش، کوششی نیست که مستقیم عملی شود بلکه هر چه بیشتر در راه تصفیه‌ی قلب و انجام دستورات حضرت کوشش کنید امید اینکه چنین توفیقی داشته باشید بیشتر خواهد شد، زیرا حضرت در واقع از شرّ ما و از دست این مردمان غیبت فرموده‌اند؛ یعنی خداوند دستور غیبت کبری داد بنابراین به اختیار ما نیست که هر وقت بخواهیم زیارت بکنیم یا نه. ما باید کوشش کنیم و همیشه منتظر ظهور باشیم. اگر دیدار حاصل شد یک نوع ظهور موقت است که باید آن را هم غنیمت بدانیم.

۴- برگزیده‌ترین مردمان نزد خداوند باتقواترین آنهاست: إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ^۱. چه بسا اشخاصی که در یک لحظه‌ی کوتاه از قعر جهنّم به اوج بهشت می‌رسند. نمونه‌ی آن حرّ بن یزید ریاحی است؛ یعنی شهیدی که وقتی امام علیه السلام زیارتنامه می‌خوانند خطاب به او می‌فرمایند: يَا بِيْ أَنْتَ وَ أُمِّي، پدر و مادرم فدای تو باد. این شخص روز قبل جهنّمی بود و در یک لحظه و در روز عاشورا از قعر جهنّم به اوج بهشت رسید. بنابراین نمی‌توان گفت همه‌ی کسانی که درویش هستند در آن حالات هستند. هر که به وظیفه‌ی درویشی خود عمل کرد امید

۱. سوره حجرات، آیه ۱۳؛ همانا گرامی‌ترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شما است.

اینکه مصداق اکرم باشد وجود دارد و اِلَّا اینطور نیست. به این طریق اگر نگاه کنیم می‌بینیم ۳۱۳ نفر هم زیاد است شاید عده‌ی خیلی کمتری را هم نتوان پیدا کرد و شاید هم این عدد کمی را که بزرگان فرموده‌اند برای نشان دادن عده‌ی کم پیروان واقعی امام است. بنابراین کسی که گفت من بیعت کردم، درویش شدم، من مریدم، این معلوم نیست جزء ۳۱۳ نفر باشد؛ کما اینکه در زمان پیغمبر چه بسا اشخاصی که بیعت کردند ولی بعد از پیغمبر جهنمی شدند. در خبری است که فرمود: اَرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ الْاَثَلَاثِ اَوْ خَمْسٍ اَوْ سَبْعٍ، بعد از رسول خداوند همه مرتد شدند به جز سه نفر یا پنج نفر؛ تا هفت نفر هم گفته‌اند. از صحابه‌ی رسول الله که خود رسول الله را زیارت کردند، این قدر تعداد کمی اهل نجات بودند؛ مسلماً در دوران امروز که ما می‌بینیم عده، خیلی کمتر هم خواهد بود. امیدوارم خداوند به ما توفیق بدهد که جزء همین عده‌ی کم باشیم.

۵- در مورد علاماتی که برای ظهور گفته‌اند اشتباهات و اختلاط‌هایی در روایات شده است. خیلی‌ها در بسیاری از روایات، علائم ظهور حضرت و علائم بروز قیامت را مخلوط کرده‌اند. به‌علاوه علائم ظهور حضرت هر چه باشد به حال ما اثر ندارد، آنچه به حال ما اثر دارد آن است که در هر لحظه آماده‌ی ظهور و آماده‌ی خدمت باشیم. از طرفی گفته می‌شود: عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ باید هم گفته شود و

از طرف دیگر دنبال آن علائم هستید. علامت لازم نیست برای اینکه اگر به علامت باشد یک دقیقه مانده به وقت ظهور همه ایمان می‌آورند و حال آنکه خداوند اینطور مقرر نکرده است چرا که خداوند می‌خواهد همه تحقیق کنند و قبل از ظهور علامات، ایمان بیاورند. بنابراین این مسأله، مسأله‌ی روایی است و باید به اهل روایت مراجعه کنید ولی لزومی هم ندارد که انسان بداند بعضی دانستن‌ها نه تنها مفید نیست بلکه بسیاری اوقات انسان را به خطا و انحراف می‌کشاند.

۶- در مورد نماز جمعه، چون در یک شهر برگزاری دو نماز جمعه صحیح نیست و به فاصله‌ی کمتر از دوازده کیلومتر هم نباید باشد، بنابراین با بودن یک نماز جمعه مقدّم، نماز دیگری صحیح نیست انجام شود. در مورد نماز جمعه فتاویٰ مختلفی است حتی از حرمت تا وجوب. هر کسی که تابع و مقلد یکی از فقهاست، در اعمال فقهی باید طبق فتاویٰ مرجع خودش رفتار کند و اما از نظر معنوی شما اگر کتاب‌های عرفانی مثل *پندصالح* و مانند آن را مطالعه کرده باشید تمام این سوالات شما جواب داده شده است.

۷- جایی که پیغمبران می‌فرمایند: من از غیب اطلاعی ندارم؛ چنانکه حضرت نوح صریحاً فرمود، سایر پیغمبران هم در بیاناتشان گفته‌اند. پیغمبر ما هم فرمود: *لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ*

الْأَرْضِ الْعَيْبِ إِلَّا اللَّهُ^۱ و جای دیگر فرمود: لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْعَيْبِ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَ مَا مَسْنِي السُّوءُ^۲ و امثال اینها، کوچکترین پیروان و گناهکارترین آنان از قبیل من و شما کجا می‌توانیم چنین ادعایی داشته باشیم؟ هر که چنین ادعایی را نسبت به من یا دیگری بدهد، خداوند جزای بدی به او بدهد. اینها غالباً یا دوستان نادان یا دشمنان دانا هستند. شما سعی کنید از هیچکدام از اینها نباشید. غیب را هیچکس نمی‌داند و اگر قرار بود ظهور امام زمان گفته شود و همه بدانند، ائمه می‌فرمودند؛ که هرگز هم نگفته‌اند. به همین جهت باید همیشه در حال انتظار بود کما اینکه در پندصالح هم به همین مسأله انتظار اشاره شده است. بنابراین به هیچ‌وجه کسی از غیب خبر ندارد.

در مورد اینکه نوشته‌اید مرا نصیحتی منحصرأ بکنید، این کلمه‌ی منحصرأ حاکی از شعله‌های خودخواهی است. سعی کنید این خودخواهی را فرو بنشانید. دستوراتی که عموماً به همه داده شده است بخوانید و به آنها عمل کنید. نصیحتی که مختص شما باشد این است که با چشم باز و دیده‌ی باز اگر هم سوآلی دارید، سوآل کنید. کتاب‌ها را بخوانید و بعداً اگر ایراد یا سوآلی داشتید بنویسید. والسلام.

۱. سوره نمل، آیه ۶۵؛ در همه‌ی آسمان‌ها و زمین جز خدا کسی از علم غیب آگاه نیست.
 ۲. سوره اعراف، آیه ۱۸۸؛ و اگر من از غیب آگاه بودم بر خیر خود همیشه می‌افزودم و هیچگاه زیان و رنج نمی‌دیدم.

۲۲ اسفند ۱۳۸۰

با عرض سلام. نامه‌ی شما رسید. از اینکه علاقه‌مند به درک مسائل و مشکلات فهمی خود هستید خرسند شدم. ولی کسی که علاقه‌مند به مطالعه و درک است زحمت این کار را هم باید تحمل کند؛ بخصوص که در این زمان چندان زحمتی ندارد. شما جواب بسیاری از این سؤالات را و بلکه همه‌ی این سؤالات را در کتبی که نوشته شده است خواهید دید. ساده‌ترین اینها رساله‌ی رفع شبهات، رساله‌ی باب ولایت، رساله‌ی پندصالح و رهبران طریقت و عرفان و کتب مفصل‌تر دیگری از قبیل ولایتنامه، سعادتنامه، مجمع السعادات و غیره است. ولی شما بدون تحمل این زحمت مستقیماً این سؤالات را کردید. سؤالاتی که در جواب آن، کتاب‌ها نوشته شده است و من اگر برای هر نامه بخوام کتاب بنویسم اصلاً مجال هیچگونه کار دیگری را پیدا نخواهم کرد. مع‌ذکب به صورت مختصر جواب گفته می‌شود:

۱- اینکه گفته‌اید از زبان شیوخ شما، شنیده‌ام «نماز بی‌ولایت حقه‌بازی است.» هر کسی این مطلب را به یک عبارتی می‌گوید. مگر در اخبار شیعه آقایان و عاظ بالای منبر نمی‌گویند کسی که هفتاد سال زیر ناودان طلای خانه‌ی کعبه عبادت کند اگر ولایت نداشته باشد در آتش جهنم می‌افتد. شما خوب است این سؤال را از آنها که درجه‌ی

بالاتر را گرفته‌اند بکنید. ولایت به معنای روح عبادات است. اگر عبادات روح نداشته باشد حال یا آن نماز حقه‌بازی است یا آن نماز ریاکاری است یا هر چه هست تفاوتی نمی‌کند. ولایت هم یک چیز ظاهری نیست که از گردن آویزان باشد و دیده شود که مثلاً این آقا ولایت دارد. ولایت به دل است. بسیار اشخاصی که شما خیال می‌کنید اشخاص نادرستی هستند، در ته قلبشان با خداوند در ارتباط می‌باشند. این ارتباط معنوی به نام ولایت است. البته اگر شخص در درک و فهم این معنا پیشرفت کند مصداق ولایت را در بیعت «ولوی» پیدا می‌کند.

اما اینکه نوشته‌اید صریحاً ولیّ امر زمان را معرفی کنید، چرا باید ولیّ امر زمان را دیگری به شما معرفی کند؟ مگر ولیّ امر زمان متولّی گذاشته است؟ ولیّ امر زمان نایب و وکیل گذاشته است که نایب امور شرعی، علمایی هستند که دارای آن شرایط باشند که امام علیه السلام تعیین فرموده‌اند. لذا هر کسی که درس دینی خواند چنین نیست. کما اینکه استادی در فرانسه داشتیم که می‌گفت: «من هم مجتهدم.» بله بنا بر تحصیلاتش مجتهد بود ولی آن مطلبی که در حدیث مروی از امام علیه السلام آمده است در او نبود که مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقْلَدُوهُ.^۱

۱. بحارالانوار، ج ۲، ص ۸۸.

فقیه‌ی که دارای این صفات باشد آن فقیه نماینده‌ی امام زمان است. نایب امام زمان در امور طریقتی بر حسب اجازه‌ای است که از سابق به لاحق می‌رسد. اساس تشیع بر این است که جانشینی معنوی با انتصاب است از ناحیه‌ی یدِ قبلی. کما اینکه اختلاف اساسی و پایه‌ای بین شیعه و سنی این است که ما می‌گوییم علی علیه السلام جانشین پیغمبر است چون پیغمبر او را تعیین فرمود، ولی اهل سنت می‌گویند پیغمبر کسی را تعیین نکرد و این مردم هستند که باید برای خودشان رهبر انتخاب کنند ولی شیعه می‌گوید همانطور که پیغمبر را ما انتخاب نکردیم خدا انتخاب کرد، جانشین او هم به همین طریق است و بعد این جانشین هم جانشین خود را الی آخر تا در زمان غیبت، حضرت قبل از غیبت کبری فرمودند که: «من تا روز قیامت زنده خواهم بود و بعد در زمان آخر الزمان ظاهر می‌شوم.» ایشان برای زمان غیبت خود وکیل یا نایب تعیین فرمودند و تشخیص آن با خود شماست و نباید کسی او را به شما معرفی کند.

و اما در مورد نایب خاص و نایب عام، معلوم است کسانی که این مطلب را مطرح کرده‌اند قصد ایجاد شبهه دارند و آلا در هر امری چندین نوع تقسیم‌بندی به عمل می‌آید. مثلاً در جغرافیا می‌گویند مناطق زمین بر سه نوع هستند: منطقه‌ی استوایی، منطقه‌ی معتدله و منطقه‌ی منجمده که هر کدام قسمتی را در بر می‌گیرند؛ از لحاظ دیگری می‌گویند وضعیت دنیا بر چند نوع است: عده‌ای حکومت

استبدادی دارند، در جایی حکومت قبیله‌ای هست و در جایی حکومت دموکراسی است و باز دموکراسی می‌گویند دو نوع است: حکومت سلطنتی مشروطه و حکومت جمهوری. لذا این تقسیم‌بندی‌ها با هم منافات ندارد و از جهات مختلف است. بنابر یک تقسیم‌بندی آقایان علما می‌گویند که امام ممکن است یک نفر را معین کند که در تمام امور جانشین او باشد؛ مانند اینکه پیغمبر علی علیه السلام را به یمن فرستاد برای اداره کردن یمن و تمام اختیارات خود را به او تفویض نمود. یا اینکه امام کسی را معین می‌کند برای امر خاصی؛ چنانکه حضرت رسول نمایندگانی را به قبایل می‌فرستادند که وجوهات شرعی‌ی آنها یعنی خمس و زکات را جمع‌آوری کنند و بیاورند. بنا بر اصطلاحات آنها، آن نمایندگان، نماینده‌ی عام بودند و این نمایندگان، نمایندگان خاص؛ یعنی برای امری خاص تعیین شده بودند. عرفا تقسیم‌بندی دیگری دارند - برای اینکه مسائل حکومتی را در آن دخالت نمی‌دهند - و آن این است که برخی نمایندگان را خود امام مستقیماً تعیین می‌کردند و بعضی نمایندگان را امام تعیین نمی‌کردند بلکه نماینده‌ی امام تعیین می‌کرد. به این طریق که حضرت به بعضی نمایندگان خود اجازه می‌دادند که خود آنها نماینده تعیین کنند و این نمایندگان دسته دوم بودند. این تقسیم‌بندی‌ها به هیچ وجه در هم خلط نمی‌شود و انواع تقسیم‌بندی است و به هیچ وجه جزء اصول عقاید تلقی نمی‌شود. تقسیم‌بندی امور به اعتبارات مختلف منافی یکدیگر

نیست. کما اینکه تاکنون زیست‌شناسان معتقد بودند که همه‌ی موجودات چهار نوع هستند یا جماد هستند یا نبات یا حیوان که حیوان را هم غیرناطق و هم ناطق که انسان است. اما امروز بعضی زیست‌شناسان می‌گویند موجودات سه رقمند: جماد و نبات و حیوان؛ و انسان را هم نوعی حیوان می‌دانند.

۲- مسأله‌ی اجازه از ید قبلی به ید بعدی آنقدر مهم است که خود آقایان علما در اجازه اجتهادی که می‌دهند، رشته‌ی اجازه خود را به مرحوم مجلسی یا شیخ بهایی می‌رسانند. شما هرگز از یکی از آقایان علما پرسیده‌اید به چه دلیل شما ولیّ امر در این موضوع هستید؟ این در کتب نوشته شده و در عرف دینی آمده و سینه به سینه گفته شده است؛ به همین طریق هم در مسائل طریقتی است. در مسائل طریقتی همیشه باید هر یک از اقطاب جانشین خود را تعیین کند و آن جانشین هم جانشین و این در کتب نوشته شده است. ولی در دورانی که ائمه تحت تعقیب بودند، چنین چیزی میسر نبود. شدّت اختناق آن دوران چنان بود که حتی اگر کتابی مثل *مفاتیح‌الجنان* را بخوانید می‌بینید که چنان تحت تعقیب بودند که خطرات جانی برای همه‌ی آنها همیشه بود. مسلماً اگر نایب امام صریحاً معلوم می‌شد، او را هم از بین می‌بردند. بنابراین، اگر از جهت تاریخی پرسید، نمی‌توانید پرسید به چه دلیل فلان کس بود، اینها چیزهایی است که در کتاب‌ها یا روایات سینه به سینه رسیده است.

۳- اما در مسأله‌ی عشریه، عشریه را ما جمع نمی‌کنیم. آقایان علما هم جمع نمی‌کنند. خوب بود قبل از اینکه چنین سؤال‌هایی طرح کنید به رساله‌های شرعی و بخصوص رساله‌ای که خودتان مورد تقلیدتان هست مراجعه می‌کردید. در صرف کردن وجوهات شرعی، خود شخص اختیار دارد، منتها با آن شرایطی که برای گیرنده ذکر شده است. اگر آن شرایط بر او مسلّم شد که در کسی هست، می‌تواند وجوه شرعی را شخصاً صرف کند. شما حتّی رساله‌ی ساده‌ی رفع شبهات را نخوانده‌اید که در آنجا می‌گویند اگر کسی خودش بتواند مستحقّش را پیدا کند و آن را خرج کند خیلی راحت‌تر است. بنابراین اینکه عشریه می‌دهند و جمع می‌شود، نه اینکه ما جمع می‌کنیم بلکه با خواهش و تمناً تقاضا می‌کنند که چون امکان تحقیق و بررسی برای شما بیشتر است این کار را بکنید و الاً بعضی‌ها می‌پرسند که ما قوم و خویشی یا همسایه‌ای داریم که نیازمندند، من می‌گویم اگر نیاز ضروری او را شما تشخیص می‌دهید به مسئولیت خودتان آن را خرج کنید. اما اینکه پرسیده‌اید عشریه جزء پوسته‌ی دین است یا مغز دین؟ این سؤال به اندازه‌ای مبهم است که من معنای آن را نفهمیدم. این چگونه تقسیم‌بندی است؟ خداوند هرگز چیزی را بی‌جا مقرر نفرمود است. خودتان باید ببینید بنابر تقسیم‌بندی‌ای که خود کرده‌اید در کجا جا دارد.

۴- در مورد وسایل تشرف که گفته‌اید در زمان حضرت علی هم آیا چنین شرایطی برای بیعت بود یا نه. در آن زمان هرگز

حضرت علی علیه السلام اتومبیل و هواپیما سوار نشدند، پس شما هم سوار نشوید. اموری وجود دارد که ضرری ندارد. بسیاری از این چیزها که گفته‌اید از این قبیل است؛ یعنی ضرر ندارد بلکه در طی تاریخ به تدریج فایده‌ی آنها معلوم شده است. برای اینکه کسی تعظیم امر الهی را بکند و در واقع تمام آن شرایط بیعت به صورت سمبلیک در ذهن او حاصل شود. این شرایط هم در طی تاریخ مقرر شده است و ممکن است هر گاه شرایط اجتماعی اقتضا کند در اینها تغییراتی داده شود ولی به هیچ وجه این موارد با دین منافات ندارد. هر امری که با دین منافات نداشته باشد قابل اجرا است. چنانکه در فقه و در حقوق اسلامی، هم چنین در اخلاق می‌گویند عادات و رسوم هر کسی مادام که مخالف با توحید نباشد برای او قابل اجرا است و هیچ ضرری ندارد.

۵- اما کلمه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ که نوشته‌اید به جای بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ است، عرفی که الان پیدا شده است اسم الله را نمی‌نویسند، در کتب قدما هم ماده تاریخ می‌نوشتند. یعنی بر حسب حروف ابجد تاریخی را حساب می‌کنند و جمع می‌زنند تا آن تاریخ به دست بیاید و ساده‌تر باشد. منتها متأسفانه چون به اصطلاح، علوم و آداب و رسوم گذشته را سعی کرده‌اند که از بین ببرند، حروف ابجد امروز تعیین نمی‌شود و حال آنکه من خودم در دبستان با ابجد و هوّز آشنا شدم بدون اینکه به ملّیت یا به مذهب من لطمه‌ای بزند. «هو» به معنای خداوند است. در چند جای قرآن «هو» به عوض نام خداوند ذکر شده است از جمله:

لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ. بنابراین «هو» گرچه ضمیری است که در زبان فارسی به معنای او آمده ولی وقتی در فارسی و در عربی به کار برده شود عوض نام الله است. ۱۲۱ هم بر حسب حروف ابجد معادل «یاعلی» است؛ یعنی از لحاظ توحید «هو» و از لحاظ ولایت دست توسل به دامن علی می‌زنیم. سؤال دیگر شما نشان‌دهنده‌ی آن است که القاء چنین سؤالی برای کسی است که جز بدی نمی‌بیند یعنی قبلاً تصمیم گرفته است که فلان شخص یا فلان روش بد است و هر چه از او ببیند آن را بدی تعبیر می‌کند و **إِنْ قُلْتَ** می‌آورد.

گفته‌اید چرا پیغمبر ﷺ نمی‌نوشت. پیغمبر اصلاً هیچ چیز نمی‌نوشت لذا **لَا تَخْطُ بِیَمِینِكَ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ**^۱ فرمود. فقط یکبار عهدنامه‌ی رفتن به مکه قرار بود نوشته شود که آن را هم دیگری نوشت و پیغمبر انشاء کرد. حال شما بعد از هزار و چند صد سال می‌پرسید ﷺ یعنی چه؟ ولی به آنها مسلماً اگر پیغمبر می‌گفت دو مشکل پیدا می‌شد: یکی اینکه الله کیست؟ دیگر اینکه علی کیست؟ به علاوه زمان پیغمبر که علی‌ای نبود. ما این علی را به منزله‌ی اعلام اینکه بعد از پیغمبر علی را جانشین می‌دانیم به کار می‌بریم. شما بهتر آن است که مطالعه‌تان را با دید بی‌طرفانه‌ای انجام

۱. سوره عنکبوت، آیه ۴۸؛ و به دست خویش کتابی نمی‌نوشتی. اگر چنان بود اهل باطل به شک می‌افتادند.

دهید. حضرت فرموده‌اند که تا قول هر طرف را نشنیده‌اید قضاوت نکنید. این طرز سؤال شما نشان‌دهنده‌ی این است که در ابتدا بر این مطلب انتقاد و ایراد دارید و سپس سؤال می‌کنید. قبل از اینکه بر امری انتقاد داشته باشید یا آن را رد کنید، تحقیق کنید و بعد تصمیم بگیرید. نه اینکه اول آن را بد بدانید و بعد پیرسید.

۶- بعضی سؤالات هست که اکنون خیلی رسم شده است؛ مثل اینکه بعد از این دنیا چه می‌شود؟ ما چه می‌کنیم؟ شب اول، شب دوم چگونه است؟ تمام اینها به دست و اراده‌ی خداوند است:

از رفتگان ایــــن راه دراز

کس نامده است تا به ما گوید راز

ما فقط به آنچه معصومین فرموده‌اند اطلاع داریم. دانستن مابقی آن به هیچ وجه ضرورت ندارد و هر چه هم صحبت کنیم، خیالات و تصوّرات خود ماست.

۷- و اما دخالت در امور سیاسی، تصوّر می‌کنم خودتان اگر قدری فکر کنید و بخواهید بیطرفانه قضاوت نمایید چنین سؤالی را نمی‌کنید. امام زمان فرموده است که در موقع ظهور حضرت، حکومت و قدرت به دست ایشان خواهد رسید. بنابراین در این دوره‌ها ممکن است اشخاص مختلفی در سیاست دخالت کنند. بعضی از روی غرض و حکومت‌طلبی این کار را می‌کنند و عده‌ای با حسن‌نیت دخالت می‌کنند. ولی هر کدام نظریات مختلفی دارند؛ چنانکه یکی رژیم سلطنتی را بهتر

می‌داند، یکی رژیم مشروطه سلطنتی را و یکی هم رژیم جمهوری را بهتر می‌داند. در میان تمام این مکاتب، اشخاص خالص که با حسن نیت تصمیم گرفته‌اند وجود دارد. بنابراین نمی‌توان نظریه‌ی همه‌ی آنها را جمع کرد. شما اگر اعلامیه‌ی هفتم رمضان ۱۴۱۷ را که من نوشته‌ام را بخوانید دلیل دقیق این امر را درمی‌یابید. در آنجا نوشته شده که درویشی در سیاست دخالت نمی‌کند ولی درویش‌ها آزادند بر حسب نیت پاک و خالص هر تصمیمی که گرفته‌اند انجام دهند. چون مکتب درویشی برای تربیت معنوی و تربیت اخلاقی است که این تربیت هم با رژیم مشروطه درست است هم با رژیم جمهوری. بنابراین آن قسمت را به تشخیص خودشان واگذار می‌کنیم ولی من اگر در سیاست دخالت بکنم برای پیروان، این توهم حاصل می‌شود که وظیفه‌ی آنها هم اطاعت است و چون اگر من در سیاست اشتباهی بکنم گناه تمام آنهايي که از من تقلید کرده‌اند، بر من است، بنابراین این قسمت را به خود آنان سپرده‌ام. در آن اعلامیه وظایف یک مسلمان واقعی را به سه نوع تقسیم کرده‌ام. وظایف شریعتی که با علماست و در رساله‌ها آمده است. وظایف طریقتی که با طریقت و درویشی است، گروه سوم وظایفی است که بر حسب تفکر شخص باید حل شود؛ یعنی چون جامعه‌ی بشری و قدرت تفکر و عاقله‌ی بشریت رو به تکامل و بزرگی است، به تدریج بسیاری از مسائل را خود باید حل کند و مسئولیت به گردن بگیرد. بنابراین در این قسمت نباید دخالت کرد و این قسمت بستگی به قدرت

فکری دارد و شاید خداوند خواسته است به این طریق قوه‌ی تفکر و عاقله‌ی بشریت به کار بیفتد و پیشرفت کند.

۸- اما سؤال دیگری که بسیار مبهم و خارج از بیطرفی است در مورد کتاب در *خانقاه بیدخت* چه می‌گذرد است. یک کتاب ممکن است بسیاری مسائل خوب داشته باشد و هم مسائل بد. در همین کتاب چون در ابتدایش نوشته شده و آمده بسم الله، این عبارت برای ما محترم است و کتابی که در آن این عبارت آمده، ما در سطل زباله نمی‌اندازیم ولو سایر مطالبش زباله‌ها را کثیف بکند. و اما برای تحقیق در مطلب بهتر است به بیدخت بروید و ببینید در *خانقاه بیدخت* چه می‌گذرد. بیدخت در دو قدمی شما است. اما شما این زحمت را به خود نمی‌دهید. پس دنبال تحقیق هم نباشید. این کتاب بسیاری از مطالبش مغرضانه و بسیاری مطالبش دروغ است. و چون بعضی از آنها مربوط به دوران فعلی است از کسانی که بوده‌اند و دیده‌اند پرسید. تحقیق این است. اگر به این طریق تحقیق کنید خداوند راهنمایی‌تان می‌کند. اینکه خداوند فرموده است: **وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا** یکی از مصادیق آن این است که کسی با حُسن نیت دنبال تحقیق برود، در آن صورت خداوند امر صحیح را به او القا می‌کند. والسلام.

۱. سوره عنکبوت آیه ۶۹؛ و کسانی را که در راه ما مجاهدت کنند، به راه‌های خویش هدایتشان می‌کنیم.

۱۰ فروردین ۱۳۸۱

با عرض سلام. مدتی قبل مقاله‌ای که راجع به شاه نعمت الله ولی نوشته بودید رسید که چون کنگره منتفی شد در ارسال جواب فوریتی ندیدم ولی مقاله را خواندم، خوب است ولی مسائلی عنوان شده که تکراری است. در این سمینارها معمولاً مطالب جدیدی باید گفت تا مورد توجه قرار گیرد. لذا بهتر است مطالعه‌ی بیشتری درباره‌ی شاه نعمت الله بنمایید و یادداشت‌های مفیدی بردارید چون به هر جهت همچنین کنگره‌ای تشکیل خواهد شد. مسأله‌ای که می‌توانید مورد توجه قرار دهید مسأله‌ی تفاوت مکتب شیعه و سنی است که در این باره هم به صحبت‌های خود اینجانب مراجعه بفرمایید. در این موضوع، جزوه‌ی کوچکی هم درباره تصوف، تشیع و عرفان چاپ شده است. نکات مبهمی در این خصوص وجود دارد، مثل تفاوت در اصول بین شیعه و سنی و مسأله‌ی احکام شرعی و تفاوت در احکام که آیا این تفاوت در احکام تا چه حد مؤثر در اصل مطلب است؟ بخصوص در این زمینه به مسأله‌ی مهاجرت حضرت شاه نعمت الله از مغرب به سوی مشرق و آمدن به ماهان توجه کنید. چون در آن قسمت، ایشان و همچنین قطب قبلای ایشان یعنی شیخ عبدالله یافعی، از لحاظ اجتماعی نمی‌توانستند چندان اظهار تشیع بکنند ولی در این

طرف و شرق ایران، بخصوص هندوستان، توجّه مردم به تشیّع بیشتر بود و اشکالی نداشت که این مطلب آشکار شود. همچنین بحث لغوی که از لحاظ لغت منظور از سُنّی چیست و رافضی را که متّهم می‌کردند منظورشان کیست؟ سُنّی یعنی پیروی سُنّت رسول‌الله و بنابراین همه‌ی ما شیعه‌ها هم سُنّی هستیم؛ یعنی خودمان را سُنّی و پیرو سُنّت رسول‌الله می‌دانیم، نه اینکه آنها سُنّی هستند و ما به سُنّت توجّه‌ی نداریم. منتها ما در مسأله‌ی سُنّت، سُنّتی را که علی بیان کرده قبول داریم و روّات دیگر را چندان اعتنا نمی‌کنیم. رافضی هم یعنی کسی که ترک دین کند و دین را کنار بیندازد. به این مسائل توجّه بیشتری بنمایید و تحقیق بکنید. همچنین در این نامه‌ی اخیر شما رساله‌ی محبوب‌نامه هم رسید. مطالعه کردم گرچه مطالب آن خوب است و ایراد عمده‌ای ندارد ولی مع‌هذا اگر بخواهید چاپ شود باید بفرستید آقایانی که وقت دارند، آقای کاشانی، آقای دکتر پازوکی هم اظهارنظر کنند. به هر جهت اینها مسائلی است که در همه جا گفته شده و تکراری است و به عنوان خطاب به فقرا صحیح نیست که گفته شود؛ زیرا مثلاً آنجا که می‌گویید: فقیر و تعهد به نماز، فقیر و مشکلات - از صفحه ۳۲ به بعد - این در واقع مثل این است که به فقیر دستور می‌دهید و این از طرف شما صحیح نیست و مجاز نمی‌باشد. سایر مسائل آن هم گفته شده است. بنابراین، اگر این قسمت‌ها را حذف کنید بهتر است. والسّلام.



در پاسخ نامه‌ی یکی از فقرای مقیم خارج از کشور:

۱۷ تیر ۱۳۸۱

با عرض سلام. نامه‌ی اخیر شما رسید. از اطلاع بر سلامتی شما خوشوقت شدم و البته از گرفتاری‌ها و ناراحتی‌های شما هم متأثر شدم. بعداً نامه‌ی مفصّلی درباره‌ی دیگر مسائل خدمتتان خواهم نوشت و فعلاً پاسخ به دو مسأله را عرض می‌کنم:

اولاً در مورد مسائل شرعی؛ اصولاً حتّی حضرت سلطان‌علیشاه در مسائل شرعی نظر نمی‌دادند با اینکه خودشان مجتهد بودند. ایشان به نظر اجتهادی خودشان عمل می‌کردند ولی به دیگران نظر نمی‌دادند تا مبادا مریدان، آن نظر را پیروی کنند. برای اینکه این امر در ذهن فقرا جای‌گیر گردد که امور شریعت و طریقت هر کدام مربوط به متخصصش است و نباید اشتباهاً این دو مسأله مخلوط به هم شود.

در مسأله‌ی ذبیحه‌ی اهل کتاب، خوردن ذبیحه‌ی غیر اهل کتاب بنا به عقیده‌ی همه‌ی فقهای شیعه و سنی جایز نیست. بحث فقط در ذبیحه‌ی اهل کتاب است. در مورد ذبیحه‌ی اهل کتاب من که در خدمت حضرت صالح‌علیشاه مشرف به فقر شدم در مورد مسائل شرعی عمل خودم را منطبق با عمل ایشان می‌کردم و البته نه به عنوان تقلید، بلکه به عنوان دوست داشتن آنچه ایشان می‌کنند و

مطابق این شعر شمس که:

دوش چه خورده‌ای بگو ای بت همچو شکر

تا همه عمر بعد از این، روز و شبان از آن خورم

بنابراین در تمام عمر خود ذبیحه‌ی غیرمسلم را جایز نخواهم دانست که بخورم بجز موارد اضطرار که خود قرآن هم فرموده است: **فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ؛** و اما از لحاظ استدلالی، من مسائل شرعی را گذشته از آنکه در بسیاری از موارد چون خودم مجتهدم به مقتضای نظر خودم عمل می‌کنم، با این حال به دنبال تحقیق هم می‌روم و مسائل را از اهل خبره می‌پرسم. و چون ایشان فرموده بودند که در مسائل شرعی نظر مرحوم آیت‌الله زنجانی، را بپرس و با ایشان مذاکره کن، من در این مورد با ایشان مشورت کردم و از نظر استدلالی نکاتی به خاطر رسید که این نکات را نه به عنوان عمل خودم بلکه به عنوان احتمال صحّت در ذهن خودم داشتم و بنابراین، این نظر را اظهار کردم اما به هر جهت وقتی که من در مسائل فقهی یا مسائل اقتصادی یا حتی فرض بفرمایید مسائل طبّی نظر خود را می‌گویم - من که طیب نیستم ولی ممکن است نظری داشته باشم - ولی بهر حال این مسأله‌ای نیست که در مسائل فقری گفته شود

۱. سوره بقره، آیه ۱۷۳؛ اما کسی که ناچار شود هر گاه که بی‌میلی جوید و از حد نگذراند، گناهی مرتکب نشده است.

و به هیچ وجه نباید اینطور مسائل در مجالس فقری بیان شود. مجالس فقری برای مسائل فقری و طریقتی است. مسأله‌ی فقهی در مجالس فقری مگر در مواردی که ضرورت داشته باشد، آن هم به عنوان اطلاع از نظر فقهی یکی از فقها باید گفته شود و الاً خود آقایان مشایخ هم از اظهار نظر و بحث در مسائل شریعتی خودداری می‌کنند. بنابراین گفته شده است که در مجالس به هیچ وجه از استدالات فقهی بحث نکنند البته احکام شرعی را مطابق نظر هر یک از علمایی که مرجع تقلیدشان است برای فقرا بیان کنند ولی اظهار نظری نکنند و هر کس مطابق نظر اجتهادی‌ای که مرجع او اعلام می‌کند، باید عمل کند. مسأله‌ی دیگری که خوب است همه‌ی فقرای پیشکسوت و سایر فقرا بدانند از نوع مسائلی است که در مورد سمینار حضرت شاه نعمت‌الله ولی گفته شده است. از طرف کسانی که خود را مدعی متصل بودن به شاه نعمت‌الله می‌دانند، در واقع شاه نعمت‌الله را در انحصار خود گرفته‌اند به این جهت لازم بود که جانشینان و بستگان حقیقی شناسانده شوند و بسیاری مسائل دیگر که متوجّه خواهید بود در این مورد روشن شود. بنابراین با تصویب قرار شد سمیناری خود ایشان برقرار کند.

من گفته بودم در وجوهات شرعیه که داده می‌شود آنچه تحت عنوان نذر و نیاز است و به عنوان من و در اختیار من است در اختیار ایشان بگذارند ولی به هر جهت صورت آن را به من بدهند که در اینجا

باز من آن را تنظیم کنم. انشاءالله اگر سفری به تهران آمدید راجع به این مسأله‌ی شاه نعمت‌الله هم صحبت بیشتری خواهد شد. بنابراین ما که شاه نعمت‌اللهی هستیم مصلحت ما آن است که در برگزاری بهتر این سمینار همکاری کنیم ولو نمی‌پسندیم، به این معنی که چون قبلاً در اینجا در این باره صحبت شده و با اهل فن مشورت کردیم و در پاسخ به این موضوع در واقع جواب مثبت داده شد، اگر نظریاتی غیر از این مبنی بر بطلان قضیه عنوان می‌شد شاید تصمیم گرفته و باطل می‌شد ولی وقتی اتخاذ تصمیم شد و قرار شد که این کار بشود حق آن است که سایرین هم، همه حتی اگر اشتباهی هم در این مسأله می‌بینند در مقابل او نایستند و اگر خدمتی نمی‌توانند بکنند یا دلشان گواهی نمی‌دهد، ساکت و آرام باشند و یا اینکه بهتر آن است که کمک کنند به خوبی برگزار شود.

راجع به سایر مسائلی هم که مرقوم فرموده بودید چون مفصل است، باید در نامه‌ی دیگری که خودم خواهم نوشت عرض کنم که انشاءالله دیگران هم از آن مطلع بشوند. برای اینکه ضرر نفاق و تفرقه‌ای که در بین ما احساس شود و دشمنان هم متوجه شوند بسیار بیشتر از ضرر کار خطایی است که شخص انجام دهد و بنابراین چه خطا و چه غیرخطا فعلاً در مرحله‌ای هستیم که باید کاری کنیم که این سمینار با آبروریزی توأم نباشد و انشاءالله به خوبی برگزار گردد. الان مسأله‌ی اختلاف و تفرقه به نحوی شده است که به ایران هم سرایت

کرده و حتی دشمنان کارهای صحیح ما را هم انتقاد می‌کنند و بهانه‌ای به دست می‌آورند که گروهی از خود ما را به مخالفت با آن وادار کنند. حتی از کسی شنیده‌ام که علت آن فشارها و اختلاف‌ها را اختلافاتی گفته‌اند که بین خودشان دارند؛ یعنی بین خود درویش‌ها، و حال آنکه بین خود درویش‌ها اختلافی نیست و اگر این مسأله را به عنوان اختلاف تلقی می‌کنند اشتباه است. نظرها مختلف است. وقتی که پای موارد فوق‌العاده برسد، همان‌هایی که به قول اینها با هم اختلاف دارند مثل برادر دنبال کار و اتفاق نظر می‌روند. بالاخره دو برادر هم بسیاری اوقات با هم اختلافاتی پیدا می‌کنند ولی این اختلافات نباید عمیق شود و هر کدام زودتر اقدام به رفع این اختلاف بکنند ارزش و اجر آن بیشتر است. بنابراین من امیدوارم شما هم که از نادر فقرای قدیمی حضرت صالح‌علیشاه هستید به نحوی کاری کنید که چنین اختلاف نظری، صرف‌نظر از اینکه در هر مورد حق با کدام طرف است، تبدیل به گروه‌بندی نشود، انشاءالله.

سایر مطالبی که مرقوم فرموده‌اید پاسخ آن در این نامه نمی‌گنجد چون این نامه را قصد داشتم زودتر بنویسم، مطالبی که ضرورت بیشتری داشت نوشتم. سایر مسائلی که به‌طور کلی مرقوم فرموده‌اید در موقع خود به نحو عمومی - انشاءالله - جواب داده خواهد شد. والسلام.

۶ مرداد ۱۳۸۱

با عرض سلام. نامه‌ی شما رسید. امیدوارم خداوند مشکلات و گرفتاری‌های شما را رفع کند. بسیاری از گرفتاری‌ها را انسان خودش برای خود معین می‌کند و به جان می‌خرد، در این صورت باید خودش هم فکر کند و از خداوند راه حل آن را بخواهد. البته مشورت در همه‌ی موارد خوب است و با کسانی که انسان به دوستی آنها اعتماد دارد باید مشورت کرد و بنابراین در این مورد هم مشورت خوب است. ولی من مورد خاصی را نگفتم که با کسی مشورت کنید. با هر که خودتان فکر می‌کنید مفید است مشورت کنید. سلام مرا هم به اخوی‌تان و همه‌ی اقوام برسانید.

و اما در مورد سؤالات شما، این سؤالات را من در چند سخنرانی و در چند گفتار بحث کرده‌ام که نوارهای آن موجود است. برای اینکه مطلب روشن شود بهتر است کتاب *خلقت انسان* تألیف مرحوم دکتر یدالله سبحانی را تهیه کنید و بخوانید چرا که بسیاری از این مسائل را حل کرده است. مع‌ذلک مختصری توضیح می‌دهم:

در نظریه‌ی داروین آنچه راجع به اصل تکامل است؛ یعنی اینکه سلسله‌ی موجودات به هم متصل است، تقریباً مورد قبول علمای امروز واقع شده است. منتها نحوه‌ی این اتصال فرق می‌کند. یکی همان است

که او گفته، یعنی از انتخاب اصلح و وراثت سرچشمه می‌گیرد ولی امروز به کلمه‌ی جهش معتقدند. از این جهت علم در حال تحوّل است و هر روز نظریه‌ی جدیدی پیدا می‌شود و اما آنچه که ما از قرآن می‌فهمیم و امروز بعضی از علما و همچنین بعضی از دانشمندان علوم زیست‌شناسی گفته‌اند این است که خداوند در مورد خلقت انسان فرمود: **فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ**^۱. می‌فرماید: **اِذَا سَوَّيْتُهُ** یعنی وقتی او را آماده کردم، معلوم می‌شود قبلاً کارهایی انجام شده است تا این موجود آماده شود برای اینکه آدم ابوالبشر باشد. بعد از اینکه این کار انجام شد، آن وقت خداوند از روح خود در آن دمید و امر به سجده کرد. یعنی در واقع فرشتگان همه مأمور به سجده به روح خداوند شدند. شیطان هم نفهمید که مأمور سجده به روح خداوند است، نه مأمور سجده بر خاک و بنابراین آن کسانی که این روح خداوند در آنها ظاهر است شیطان مأمور است که به آنها سجده کند ولی آنها‌یی که مأمور نیستند، نه!

در قدیم موجودات را تقسیم می‌کردند به جماد و نبات و حیوان و می‌گفتند یکی از انواع حیوانات انسان است که به او حیوان ناطق نام داده‌اند ولی امروز بعضی زیست‌شناسان می‌گویند انسان یک جاندار

۱. سوره حجر، آیه ۲۹ و سوره ص، آیه ۷۲: چون تماش کردم و در آن از روح خود دمیدم، همه سجده‌اش کنید.

مشخصی است غیر از حیوانات و بنابراین باید گفت موجودات عبارتند از: جماد، نبات، حیوان و انسان. در این صورت، آن روح انسانی که بشر را آماده و مستحقّ سجده کرد روحی است که از روح خداوند گرفته می‌شود. خداوند در خواب آن روح الهی را می‌گیرد و روح حیوانی را که در او هست، زنده نگه می‌دارد ولی آن روح را می‌برد و در عالم سیر می‌دهد. به همین جهت است که دیده‌اید حتی بسیاری از اشخاص که ظاهراً، عباداتی ندارند ولی در خواب عوالمی به آنها ارائه می‌شود. منتها آن روح الهی وقتی فعال است که روح حیوانی، بدن را بکار بگیرد و اگر بدن آماده نباشد، آن روح فعال نخواهد بود.

در مورد برزخ هم گفته‌اند که در زمان برزخ روزه‌ای از قبر صلحا به بهشت و از قبر فاسدین به جهنّم وجود دارد. به این معنا قیامت او ظاهر شده است؛ یعنی خود می‌فهمد که نتیجه‌ی اعمال او چه بوده است، ولی جزئیات آن در روز آخر گفته خواهد شد. در مورد خلقت جهان و انسان اگر کتاب مقدّس، بخش تورات، را ملاحظه کنید تفاوت‌های جالب می‌بینید. در آنجا می‌گوید که خداوند بعد از شش روز که همه موجودات را خلق کرد، روز هفتم استراحت کرد ولی ما می‌گوییم خداوند هیچگاه خسته نمی‌شود که استراحت کند و با توجه به همان مطلب بعضی معتقدند و می‌گویند که خداوند عالم را خلق کرد و در هر یک از موجوداتی که آفرید خواصّی قرار داد و سپس آنها را به

همان قوانین رها کرد؛ مثلاً به آتش گفت بسوزان و به آب گفت غرق کن و به درندگان گفت بدزید، ولی خداوند دیگر کاری به این عالم ندارد. ولی در قرآن می‌گوید: لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ، هم خلق با خداوند است و هم اداره کردن، امر این خلقت با خداوند است. درست است که آتش سوزندگی دارد و همیشه باید از آن احتراز کرد ولی هر وقت خداوند اراده کند، مانند داستان حضرت ابراهیم آتش گلستان می‌شود. یا مانند زمان موسی که آب از وسط شکافته می‌شود و موسی رد می‌شود. یا مانند آنچه راجع به ائمه می‌گویند که حیوان درنده هم به آنها سر تسلیم فرود می‌آورد. یعنی خداوند در هر لحظه که اراده فرماید استثنایی بر همان قوانین که خود آفریده است مقرر می‌فرماید. والسلام.

۶ مرداد ۱۳۸۱

با عرض سلام. نامه‌ی شما رسید. در مورد اسم اعظم که پرسیده‌اید، اسم در صورتی اسم گفته می‌شود که دلالت بر مسمّی داشته باشد. بنابراین کلماتی که در زبان فارسی داریم برای یک روستایی ژاپنی که اصلاً الفاظ فارسی را نشنیده است سروصداهایی تلقّی می‌شود و به هیچ وجه معنی اسم نمی‌توان بر این لغات گذاشت. بنابراین اسم اعظم هم وقتی است که مسمّای اعظم در دل شما باشد. هر وقت توانستید خداوند را با تمام عظمتش درک کنید آن وقت هر اسمی که به او بدهید اسم اعظم است. ولی اگر به این مقام نتوانستید برسید در آن صورت همه‌ی اسماء، اسم‌های عادی است. می‌گویند خداوند هزار و یک اسم دارد. اصلاً تمام عالم اسم خداوند است. اسم یعنی چیزی که ما را به مسمّی برساند. هر یک از اسماء خداوند صفاتی را از او بیان می‌کنند؛ مانند یک ساختمان عظیمی که دارای جهات مختلفی است و از هر طرف که نگاه کنیم یک جور خاصّی به نظر می‌رسد و رنگ و شکل خاصّی دارد. نه اینکه آنها اسم خدا نیست. نه، آن اسمی هم اسم خدا است؛ مثل همان تصاویری که از آن ساختمان از هر جهت بردارید عکس ساختمان تلقّی می‌شود، ولی اگر بتوانید از منطقه‌ای نگاه کنید که تمام ساختمان در ذهن شما باشد در آن صورت

درک کرده‌اید که این ساختمان چگونه است. هرگاه توانستید خداوند را با تمام صفات سلبی و ثبوتی که گفته‌اند درک کنید در آن صورت می‌توانید اسم اعظم را بر زبان بیاورید. اما آنچه مستند شده و در عرف به آن اسم اعظم می‌گویند بیشتر از این ناشی شده است که انسان می‌خواهد با کمترین زحمت بالاترین بهره را ببرد. می‌خواهد نامی را داشته باشد تا وسیله‌ای باشد که با مختصر جنبانیدن لبها قدرت تمام جهان را بتواند داشته باشد و چنین چیزی محال است. اسامی خداوند را یک به یک در نظر بگیرید، معنای هر کدام را بنویسید. وقتی که معنای تمامی این اسامی را درک کردید خودبخود اسم اعظم بر شما ظاهر خواهد شد. والسلام.

۶ مرداد ۱۳۸۱

با عرض سلام. نامه‌ی شما رسید. راهی را که خواسته بودید پیش پای شما گذاشته شده است. توجه به این راه و سلوک در این راه به شما آرامش می‌دهد که جلو بروید. در این راه که نهایت ندارد نمی‌توان در یک نقطه توقف کرد. همیشه در حال حرکت و رو به جلو باید بود. انسان، گم‌گشته‌ای دارد که آن گم‌گشته در این عبارت بیان شده است که: **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**^۱. انسان تا به سوی مبداء و اصل خود برنگردد در این حالت خواهد بود. وجود خود این حالت نگرانی ندارد و بلکه همیشه باید این حالت طلب در انسان باشد تا هرچه بیشتر تکامل پیدا کند. در این راه باید مانند بندبازان رعایت تعادل بین تضادها کرد همانطوری که در بدن انسان متضادین جمع شده‌اند چنانکه اطباء می‌گویند انسان از چهار خلط: صفر و سودا و بلغم و دم آفریده شده که دو به دو با هم ضد هستند و یا از نظر عرفانی می‌گویند که:

آدمیزاده طرفه معجونی است

کز فرشته سرشته و ز حیوان

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۶؛ ما از آن خدا هستیم و به سوی او بازمی‌گردیم.

گر کند میل این شود کم از این

و رود سوی آن شود به از آن

بنابراین انسان باید همیشه این تعادل را در وجود خود حفظ کند. یکی از این موارد آرامش و فعالیت است. همیشه در حال آرامش بودن، رکود بار می‌آورد ولی همیشه هم در حال هیجان، خستگی به بار می‌آورد. بنابراین بعد از هر هیجانی باید آرامشی را پیدا کرد و در این آرامش به آن دستاوردهایی که داشته و نتیجه‌ی تحریک و حرکت او بوده است بیندیشد. یکی دیگر از موارد عمده‌ای که باید توجه داشت، مسأله‌ی خوف و رجا است. انسان هم باید از خودش و به اصطلاح از شیطان نگران باشد چون هر لحظه در معرض سقوط قرار می‌گیرد و هم اینکه به لطف و به رحمت خداوند امیدوار باشد و بگوید:

شرمنده از آنیم که در روز مکافات

اندر خور عفو تو نکردیم گناهی

همیشه در حال خوف بودن، یأس و ناامیدی می‌آورد و ناامیدی از خداوند و یأس از رحمت خداوند کفر است. در مقابل، همیشه در حال رجا بودن هم انسان را جری می‌کند و مانع وجدانی او را که نمی‌گذارد جرائم و گناهانش زیاد شوند، برمی‌دارد. بنابراین باید در هر حال این دو را متوجه بود و تا انسان زنده هست این را دارد. البته مقتضای زندگی طبیعی را هم باید رعایت کرد. به این معنی که انسان هم غذای روح

می‌خواهد هم غذای جسم. غذای روح مطالعه است، توجّه به دستورات که در سلوک به شما داده‌اند و احیاناً حضور در مجالس و گوش دادن به سخنان بزرگان. غذای جسم هم عبارت است از غذای روزانه و آب که می‌خوریم و هوا. همین‌طور در زندگی هم باید اعتدال داشت. به این معنی که مثلاً چون فطرتاً برای همه‌ی انسان‌ها اعم از زن و مرد خداوند ازدواج را مقرر کرده است، اگر پیشامد کرد، باید ازدواج کرد به نیت اینکه خداوند خود این قوانین فطری را وضع کرده است. امیدوارم به این ترتیب و این طریق خداوند به شما آرامش نسبی بدهد و به همان اندازه‌ای که بتوانید، به سلوک خود ادامه بدهید. والسلام.

۲۳ شهریور ۱۳۸۱

با عرض سلام. نامه‌ی شما رسید. از اینکه در فکر تحقیق هستید خرسند شدم و این کار را توصیه و تشویق می‌کنم ولی همیشه گفتار ابوعلی سینا را هم فراموش نکنید که فرمود: هر چه به تو گفتم، نگو محال است بلکه بگو ممکن است ولی بدان اقدام نکن یا باور نکن مگر وقتی که بر تو ثابت شود وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا^۱ اما در مورد سؤالات شما:

۱- من توصیه نکرده‌ام که در سیاست دخالت نکنید. بلکه همانطور که می‌دانید من خودم مدّت‌ها در سیاست به معنای خاصّ آن دخالت داشته‌ام. سیاست نه سیاست به معنایی که وجود دارد بلکه اداره مملکت آن گونه که کار علی علیه السلام است منتها مردم طاقت عدل علی را نداشتند. در آن بیانیه من توصیه کرده‌ام که امور افراد و وظایف آنان سه زمینه دارد:

در زمینه‌ی شریعت باید از مجتهد مسلم که مرجع تقلیدشان باشد بپرسند. در زمینه طریقت از پیر و مرشد بپرسند. بدیهی است در

۱. سوره اسراء، آیه ۳۶: از پی آنچه ندانی که چیست مرو، زیرا گوش و چشم و دل، همه را، بدان بازخواست کنند.

زمینه شریعت هر کسی خود موظف است که مرجع تقلید را بیابد. زمینه‌ی سوّمی هم هست و آن تفکّر و تعقل شرعی است در آن زمینه، توقع اینکه پیر طریقت شما را راهنمایی کند نداشته باشید. مسائلی که خودتان باید با تفکّر و تعقل شرعی - نه عقل سیاسی معاویه - بررسی کنید و تصمیم بگیرید. بنابراین نه تنها من منع نکرده‌ام بلکه گفته‌ام که دخالت بکنید منتها تصمیم بگیرید. در پندصالح هم این خبر را نقل کرده‌اند که مؤمن زیرک و دوربین است و نباید به نحوی رفتار کند که از او سوءاستفاده کنند بلکه باید با تفکّر و تعقل تصمیم بگیرد. بنابراین این قسمت سؤال شما در اثر اشتباهی است که از برداشت از آن بیانیه کرده‌اید و من هم همان را می‌گویم که سیاست معاویه صحیح نیست و باید از نوع سیاست علی اطاعت کنیم. سیاست علی علیه السلام این است که فرمود: به من ایراد می‌گیرند که تو سیاست‌مدار نیستی و معاویه از تو سیاست‌تر است. من از معاویه سیاست‌تر و زیرک‌ترم ولی موانع من دستورات اسلامی است. نباید دستورات اسلامی را به هیچ بهانه‌ای رها کرد. مثلاً درباره‌ی تجسس در قرآن می‌فرماید: **وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ**^۱، به

۱. سوره حجرات، آیه ۱۲: و در کارهای پنهانی یکدیگر جست‌وجو مکنید. و از یکدیگر غیبت مکنید. آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ پس آن را ناخوش خواهید داشت.

تمام دستورات اخلاقی که داده شده است باید عمل کرد و به هیچ بهانه‌ای نمی‌توان از آن دستورات کناره گرفت.

و اما سؤال دوم، در عرفان و درویشی اعتقاد به مبانی اسلامی را تقویت می‌کنیم، وقتی که این اعتقادات و این مبانی قوی شد، آن وقت تفکر افراد خود راهگشای آنان خواهد بود. در این صورت لازم نیست که درباره‌ی تمام جزئیات زندگی و اشخاص و جزئیات سیاسی اظهارنظر کرد. بسیار دیده شده است که بعضی آقایان در مورد اشخاصی که اصلاً ندیده و نشناخته‌اند فقط بر اساس چند خبر که در روزنامه بوده است هزاران تهمت به او زده‌اند و یا بالعکس از او تعریف کرده‌اند و حال آنکه ممکن است آن اخبار صحیح نباشد. ممکن است با نیات آن شخص منطبق نباشد. تمام اینها را ما به عهده‌ی خود شخص می‌گذاریم؛ برای اینکه اگر من به کسانی که از من اطاعت می‌کنند نظریه‌ای بدهم و بعداً آن نظریه اشتباه باشد گناه تمام آنها به گردن من است. بنابراین من در مسائلی نظر می‌دهم که مأمور به آن مسائل هستم و آن مسائل طریقتی است. به علاوه اکنون دورانی است که تکامل بشریت به آنجا رسیده است که باید تفکر، تعقل و استقلال ارادی آن تقویت شود و برای انجام این امر باید در بعضی مسائل فقط او را راهنمایی کرد که خود تصمیم بگیرد؛ یعنی باید استقلال فکری به او داد.

سوّم؛ در مورد کتاب در خانقاه بیدخت، فقط شما که در آنجا هستیید آن را دیده‌اید و الاّ در هیچ کتابفروشی وجود ندارد. در خود گناباد هم کسانی که نویسنده‌ی آن را می‌شناسند و کسانی که در بعضی وقایعی که او گفته است حاضر بوده‌اند کذب مطالب آن را می‌دانند. اگر قرار باشد به هر نوشته‌ای پاسخ بدهیم و زحمت بکشیم، خود این امر مورد توجه آنها است و خود آن شخص علاقه‌مند است که به او پاسخ داده شود تا باز او هم پاسخ بدهد. بنابراین جواب این‌گونه مسائل سکوت است. راجع به تنویر افکار عمومی که نوشته‌اید درست است که اثر دارد ولی مخالف را هم در دشمنی مستقرتر می‌کند.

چهارم؛ اگر از من و شما بپرسند که چه مذهبی دارید؟ می‌گوییم مذهب جعفری، اگر بپرسند مذهب جعفری یعنی پیروی از چه کسی؟ می‌گوییم پیروی جعفر بن محمد صادق علیه السلام. حال آیا من و شما به تمام دستورات آن حضرت رفتار می‌کنیم؟ مسلماً اگر منصف باشیم جواب منفی خواهیم داد. حال آیا این جواب منفی ما انتقاد و ایراد بر حضرت صادق - العیاذبالله - می‌باشد؟ نه. بنابراین در مورد سؤال چهارم که عده‌ای را در ارتباط با خانقاه بیدخت دانسته‌اید جوابتان همین مثال است که گفتم. به علاوه، بیدخت خانقاه ندارد که به عنوان یک خانقاه باشد چون خانقاه یک تجمع خاصی است. به مکتب سلسله‌ی گنابادی خیلی‌ها ارادت می‌ورزند ولی توفیق تشرف نداشته‌اند؛ از جمله همین

اشخاصی که نام برده‌اید. به علاوه شما می‌دانید آن آیه‌ای را که خداوند به حضرت داود خطاب کرد در قضیه‌ی دو نفری که پیش حضرت به قضاوت آمدند و داود سخن یکی را شنید و سخن دیگری را نشنید و قضاوت کرد. خداوند از داود بازخواست کرد که چرا سخن او را نشنیدی؟ و حال اینکه او پیغمبر بود و همه چیز را می‌دانست. در اینجا آیا شما از آن دو نفر آقایانی که اسم برده‌اید سؤال کرده‌اید، بررسی کرده‌اید که گفته‌ی آنها چه بوده است؟ شما فقط هر چه دیگران گفته‌اند باور کرده‌اید. اینجا خطای شماست، به این دو دلیل هیچ اثری ندارد که به سؤال شما جواب مثبت یا منفی داده شود.

در مورد سؤال پنجم: اولاً همانطور که گفته‌ام، فقرا در تصمیم سیاسی‌شان آزادند و این ربطی به درویشی ندارد. به علاوه در همان ایام در تاسوعا، عاشورای ۱۳۵۷ من خودم به طرفداری از انقلاب سخنرانی کرده‌ام و عده‌ای هم مخالف آن بودند. البته در آن ایام من یک فرد عادی، یک درویش عادی بودم لذا مجاز بودم که بر حسب تصمیم خودم رفتار کنم و بنابراین همانطور که گفتم این مسائل ربطی به درویشی ندارد. اگر درویش‌ها این کار را کرده باشند و یا اگر خطا باشد و گناهکار باشند، گناهشان به گردن خودشان است نه به گردن

درویشی. بعد از پیغمبر شیعه می گوید: ارْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ الْإِثْلَاقَةَ^۱ یعنی بعد از رسول الله فقط سه نفر و بنا به قولی دیگر پنج نفر و تا هفده نفر گفته اند که برنگشتند. از آن چند صد هزار نفر مسلمان حداکثر هفده نفر سالم مانده و مابقی مرتد شده اند. آیا این به رسول الله یا علی علیه السلام مربوط می شود؟ به هیچکدام از آنها مربوط نیست.

همچنین است سؤال ششم شما. اصلاً من چنین اتهامی را نشنیده ام و در فامیل ما چند مسأله نبوده است. تعدّد زوجات نبوده است؛ نه اینکه حرام باشد، نبوده است. طلاق نبوده و یا کم بوده است. قتل نبوده و من موردی به خاطر نمی آورم. بنابراین یک مسأله تاریخی است و جواب شما در همان سؤال قبلی گفته شده است.

همچنین پاسخ سؤال هفتم شما همین است. از اهالی آنجا، آنهایی که وارد بوده اند پرسید و تحقیق کنید هرگز چنین چیزی نبوده است.

و اما در مورد احداث قنات صالح آباد؛ شاید چند صد سال است که قنات در گناباد احداث شده است. کما اینکه تمامی آبادی های گناباد نام هایی دارند که در معنای آن متحیریم؛ جویمند، دلوئی، خبیری، بیدخت، روشناوند و امثال اینها، تنها جایی که صالح آباد نامیده شده

برای این است که هشتاد سال قبل ایشان شروع به احداث قنات کردند. این صحبت هم تا بیست سی سال پیش در میان نبود و اما برای اینکه مطلب را بدانید بهتر است به بیدخت بیاید و مظهر قنات بیدخت را در صحن پایین مزار سلطانی ببینید. مظهر قنات صالح آباد را هم ببینید که در آن بالاست. در حدود ۴۰ متر مظهر قنات بیدخت پایین تر از قنات صالح آباد است که این خود قرینه‌ی مهمی است که نمی‌تواند آب آن را بکشد. من خود به خاطر دارم و این را چون خود دیده‌ام قضاوت می‌کنم که کسی آمد و اعتراض کرد که فاصله‌ی اینها با هم کم است. فرض کنید فاصله‌ی آن دو قنات هم با هم کم باشد. وقتی قنات بیدخت از زیر می‌رود به هیچ وجه صالح آباد آب آن را نمی‌تواند بکشد. ولی ایشان به معترض گفتند الان با هم سر قنات برویم. ساعت ده یا یازده و هوا گرم بود. ایشان سوار ماشین شده او را هم بردند. دو خبره هم بردند همانجایی که او مدعی بود. بعد از متر کردن، آن خدا بیامرز که مرد منصفی بود گفت: نخیر، فاصله‌اش، فاصله شرعی است و ضرری ندارد. و دیگر تا او زنده بود این اتهام را تکرار نکرد. در خاتمه اگر نتوانستم دقیقاً مطلبی را روشن کنم اگر وقتی در سفری به گناباد آمدم مراجعه کنید شفاهاً پاسخ داده خواهد شد. به هر سؤال هم به اندازه‌ای که قدرت داشته باشم خوشحال می‌شوم که جواب دهم و به هیچ وجه برای من نگرانی ندارد. والسلام.

۹ آذر ۱۳۸۱

با عرض سلام. نامه‌ی شما همراه با نوار کاستی که راجع به کلوناز^۱ فرستاده بودید، دیدم. چون صدای کاست نامأنوس بود و گوش من هم اخیراً بسیار ضعیف شده است نتوانستم درست بفهمم. ولی از اطلاعاتی که از روزنامه‌ها و مجله‌ها در مورد کلوناز (شبییه‌سازی) به دست آوردم مطلبی را که در نامه نوشتید متوجه شدم. از سؤالی که کرده بودید سؤالات بسیاری منشعب می‌شود که بسیاری از این سؤالات با بررسی و توجه علمای دینی و اخلاقی با علمای زیست‌شناسی که این کارها را می‌کنند باید حل شود. ما بطور معمول در کتاب‌های دبستان و درسی دبیرستان می‌خواندیم که موجودات سه نوع‌اند: جماد و نبات و انسان. جماد خصوصیتی دارد که می‌بینید. نبات بعضی از این خصوصیات را حائز است؛ یعنی جسمیت دارد ولی صفتی اضافه بر آن هم دارد و آن صفت عبارت است از رشد و نمو که ما آن را اصطلاحاً حیات می‌گوییم. نوع سوّم حیوان است. حیوان مشترکاتی با نبات دارد و آن تولیدمثل و نمو است ولی خصوصیتی اختصاصی هم دارد مثلاً تحرک و احیاناً توجه به بعضی مسائل محیط خود. در این

تقسیم‌بندی می‌گفتند انسان حیوان است، به قول فلاسفه‌ی سابق، انسان حیوان ناطق است. البته منظور از ناطق، زبان نیست، منظور این است که می‌تواند مطلبی را فکر کند و آن مطلب را بیان کند. ولی اگر خوب دقت کنیم می‌بینیم که انسان با سایر حیوانات در ضمن اینکه مشترکاتی فراوان دارد ولی خصوصیات دیگری هم دارد. یعنی به همان طریق که وجود مجموعه اختصاصاتی موجب شده است نبات را غیر از جماد بدانیم و وجود خصوصیات دیگری موجب شده است که حیوان را غیر از نبات بدانیم به همین طریق اختصاصات دیگری در انسان وجود دارد که او را می‌توانیم جدا از حیوان بنامیم. بعداً همین استدلال را در جایی از اهل فن و زیست‌شناسان خواندم که انسان را حیوانی نمی‌دانند که جزء حیوانات باشد بلکه او را یک نوع جدید می‌دانند و لذا موجودات را به چهار قسمت می‌کنند: جماد و نبات و حیوان و انسان. این نظر گرچه خیلی تازه است و طرفداران زیادی شاید ندارد و هنوز این تقسیم‌بندی قدیم راسخ است ولی به نظر من نه از لحاظ زیست‌شناسی - چون من متخصص زیست‌شناسی نیستم و به مسائل زیست‌شناسی و بیولوژیک به صورت آماتور علاقه‌مندم - ولی از لحاظ مذهبی اگر توجه کنید در قرآن برای خلقت انسان مراحل را ذکر کرده است. اول علقه و نطفه و سپس تصویر (صورتناکم) و پس از آن، آمادگی

این موجود برای روح انسانی است؛ که خداوند به ملائکه فرمود: **فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ**^۱، یعنی آن انسانی را که خداوند اول بار آفرید (حضرت آدم) همه‌ی کروبیان را مجبور کرد به او سجده کنند. آن وقتی بود که خداوند از روح خود در آن دمید. بنابراین نسل بشر روحش از روح خداوند است. پس به نظر نمی‌رسد که بشر بتواند در مورد انسان شبیه‌سازی کند. چون انسان خودش از حیات حیوانی دارای افکار، عواطف و احساسات و خاطرات و علمی است که آن علوم اگر قابل شبیه‌سازی بود انسان تاکنون موفق شده بود که مثلاً کتابی را که کسی می‌خواند آن را به صورت یک قرص درآورد که اگر دیگری آن قرص را مصرف کند تمام دانش آن کتاب به او منتقل شود. چون چنین امری ممکن نیست، به نظر نمی‌رسد انسان بتواند در شبیه‌سازی انسان موفق شود. گرچه اخیراً در بعضی جراید دیده‌ام که در ایتالیا مقدمات شبیه‌سازی انسان را فراهم کرده‌اند ولی هیچکدام از آنها در واقع شبیه‌سازی نیست بلکه نطفه‌ای را که جنین از آن درست می‌شود در رحم دیگری گذاشته‌اند و این به هیچ‌وجه شبیه‌سازی نیست بلکه واقعاً انسان جدیدی است زاده‌ی دیگری. اما بطور کلی به نظر نمی‌رسد که چنین چیزی ممکن شود. البته اگر چنین کاری شد در آن صورت باید بررسی کرد و جهات این خلقت را مورد مطالعه قرار داد و

۱. سوره حجر، آیه ۲۹ و سوره ص، آیه ۷۲.

علمای اخلاق، روانشناسان و زیست‌شناسان در این موارد نظر دهند. هنوز چنین نشده و تصوّر نمی‌کنم چنین امری امکان داشته باشد.

اما سؤال دوم که در مورد خلقت سؤال کرده‌اید، خداوند در مورد خود می‌فرماید: أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ^۱. خود را به صفت أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ معرفی می‌کند. بنابراین به استناد قرآن معلوم می‌شود که غیر از خداوند هم خلق می‌کند چون خلق کردن عبارت است از اینکه از سایر موجودات، از چیزهایی که وجود دارند، استفاده شده و با تربیت جدیدی موجود جدیدی به وجود آید. مثل اینکه اکسیژن و هیدروژن را که دو موجود جداگانه هستند، انسان بتواند به هم نزدیک کند و آب به وجود آورد. البته خداوند هم خالق است اما صفت دیگری که خداوند دارد «باری» است، باری تعالی که می‌گوییم یعنی از هیچ به وجود بی‌آورد. بطور مثال وقتی در هیأت امروز می‌گویند که جهان اول یک نقطه بود و انفجار عظیمی شد و کائنات از آن به وجود آمد این همان «باری» بودن است که خداوند از چیز نبوده موجودات را ایجاد کرد. «باری» فقط مخصوص خداوند است اما انسان‌ها هم می‌توانند خالق باشند. امروز همه چیزهایی که می‌بینیم مخلوق بشر است. خالق، بشر است. خداوند أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ است یعنی در خلقت او هیچ نقصی وجود ندارد و تمام شرایط کمال به احد اعلا وجود دارد.

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

در مورد سؤال سوم خداوند در قرآن مجید فرموده است: **إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا**، الی آخر. **إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ** را دو نوع می‌توان معنی کرد. یکی اینکه شما را از یک زن و مرد آفریدیم. زیست‌شناسان می‌گویند در طی مراحل تکامل حیات، موجودات اولیه تک‌سلولی‌ها و بعد بعضی از پُرسلولی‌ها خودبخود به تنهایی ازدیاد پیدا کردند. مثلاً یک آمیب یا یک سلول زنده میکروب یا ویروس، بدون اینکه نر و ماده داشته باشند خودبخود تقسیم می‌شوند و ازدیاد پیدا می‌کنند و این امر در بعضی جانداران هم است. مثلاً اگر کرم خاکی را از وسط نصف کنید هر نصفه‌ی آن یک کرم جدیدی می‌شود. در مراحل بعدی موجودات دو جنسی شدند یعنی نر و ماده در یک جا جمع بودند. که این امر هم در بعضی جاها دیده می‌شود. در بسیاری گیاهان، گلی که پیدا می‌شود در آن گل هم کلاله‌ی مادگی است و هم گرده‌ی نر. به این جهت میوه‌هایی از قبیل سیب، گلابی که می‌خوریم در همان گل هر دو عضو است و سیب تولید می‌شود. البته در بعضی گیاهان اینها از هم جدا است؛ مثلاً در پسته و خرما، بعضی درخت‌ها نر هستند و فقط گرده دارند و میوه نمی‌دهند و بعضی درختان ماده هستند و اگر گرده به آنان

۱. سوره حجرات، آیه ۱۳: ما شما را از نری و ماده‌ای بیافریدیم. و شما را جماعتها و قبیله‌ها کردیم تا یکدیگر را بشناسید.

برسد میوه می دهند و اگر نرسد میوه نمی دهند. بعد در مراحل تکامل بالاتر، در حیوانات و در انسان نر و ماده جدا هستند و ازدیاد نسل از تلاقی این دو موجود حاصل می شود.

معنای دیگر مِنْ ذَكَرٍ وَ اُنْثٰی یعنی اینکه ما شما را بعضی مرد و بعضی زن آفریدیم. البته این چنین تفسیری با مانع برخورد می کند چرا که بعضی ها خنثی هستند ولی خنثی را هم می توان با بعضی جراحی ها به حالت یکی از این دو درآورد. چون به اصطلاح، جنسیت آنها مخفی است ولی به هر جهت معنی آن این است. بنابراین اگر انسان جدیدی بتواند ساخته شود مسلماً او هم مشمول این آیه خواهد بود. در مورد انسان اگر توجه کنید جنین در ماه های اولیه به صورت غده ای در بدن مادر است و به هیچ وجه استقلال ندارد. هر یک از سلول هایی که در این غده وجود دارد خود حیات مستقل و تغذیه ی مستقل دارد و به اندازه ی لازم که قانون خدایی یا به اصطلاح امروز طبیعت بر او بار کرده است تولید مثل می کند؛ یعنی سلول هایی دیگر را ایجاد می کند. اما در چهارماهگی یک مرتبه این حیات های مختلف و متعدّد با هم جمع می شوند و یک حیات مشترکی که بر همه ی اینها حکومت می کند ایجاد می شود. شاید این را بتوان در جامعه ی بشری با نظریه ی قرارداد اجتماعی - که راجع به جامعه بشر می گویند - منطبق کرد. چون در مورد بشر بعضی فلاسفه می گویند بشر مدنی الطبع است. طبیعتاً شهرنشین و اجتماعی است. بعضی می گویند: نه، طبیعتاً اینطوری

نیست و فقط بطور ارادی است و در اثر اینکه بشر دارای تفکر بوده و دیده است که اگر با هم توافق کنند و وظایف خود را که عبارت است از مثلاً: جذب غذا و دفع دشمن و حفظ وطن، اگر اینها را تقسیم کنند، بهتر می‌توانند زندگی کنند و لذا ناگهان چنین قراردادی را بسته‌اند. البته این هم که یک مرتبه با این همه حیات‌های مختلف، متوجه شده‌اند حیات دیگری حاکم بر این حیات‌ها ایجاد کرده‌اند، مرحله‌ی جالبی است که هنوز دقیقاً کشف نشده است. بهر حال، بعد از این حیات، دیگر همه‌ی سلول‌ها خودسر نیستند و همه تحت آن نظام روحی و حیات مستقل هستند که توسط اعصاب هدایت می‌شود. از لحاظ مذهبی می‌توان این مرحله را همان مرحله‌ی دانست که خداوند می‌فرماید:

وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي. بنابراین روح انسان، روح الهی است. روح بشری نیست. کما اینکه در روانشناسی هم در مورد طرق مطالعه می‌گویند که یک طریق مطالعه این است که انسان در خودش دقت کند؛ ولی به این طریق ایرادی هم می‌گرفتند. می‌گویند در عین اینکه ساده‌ترین و در دسترس‌ترین وسیله است برای اینکه انسان مطالعه و آزمایش کند ولی هیچکس بر خودش نمی‌تواند مسلط باشد و بنابراین اگر هم انسان بتواند شبیه‌سازی کند تصوّر نمی‌کنم چنین چیزی بتواند انجام دهد. در این صورت لااقل این روح انسانی را نخواهد توانست پدید آورد ولی به هر جهت چون خداوند خالق متعال است و می‌گوییم:

إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، شاید خداوند این اختیار را به انسان هم بدهد.

کما اینکه خداوند وقتی فرمود: **إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً**، من در روی زمین خلیفه قرار دادم، خلیفه در روی زمین یعنی نایب، یعنی وکیل. خلیفه در روی زمین دارای اختیارات منوب عنه یعنی موکل است. هر اندازه از اختیارات را خداوند ببخشد این وکیل حق دارد. مثل زندگی خود ما که وقتی وکالتی می‌دهیم و وکیلی را برای بعضی امور مأمور می‌کنیم، در آنچه مأمور است و در حدود همان چیز که به او اختیار داده‌ایم عیناً مثل خود ما کار می‌کند. به این ترتیب خداوند یک گوشه‌ای از اختیار خود را به بشر داده و فرموده است: **أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ وَ لِسَاناً وَ شَفَتَيْنِ وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ**^۲، آیا برای او دو چشم قرار ندادیم، زبان و دهان قرار ندادیم، دو راه جلوی او گذاشتیم. در انتخاب این دو راه او آزاد است و اختیار دارد. خداوند مقداری از اختیار خود را به این خلیفه عطا کرده است. حال اگر خداوند یک روزگاری این اختیار را داد، باید بررسی کرد و مقدمات امر یعنی طرز به وجود آوردن این شبیه‌سازی را دقیقاً علمای اخلاق و علمای حقوق و علمای دینی باید بررسی کنند و تصمیم بگیرند. فعلاً بیش از این نمی‌توان اظهار نظر کرد. والسلام.

۱. سوره بقره، آیه ۳۰.

۲. سوره بلد، آیات ۸-۱۰.

با عرض سلام. نامه‌ی شما رسید. سؤالی که کرده‌اید علامت توّجه و علاقه‌مندی شما به مسائل عرفان است و بنابراین به همین جهت کتاب‌هایی را هم که نوشته‌اید مطالعه‌ی آنها خوب است. منتها به تدریج باید از کتاب‌های ساده‌تر شروع کنید تا به کتاب‌های مشکل‌تر برسید. در این مسیر اوّل مقاله‌ی ساده‌ای را که اخیراً بر اساس سخنرانی من نوشته شده به نام «تصوّف، تشیّع، عرفان» و در جزوه‌ای به نام *آشنایی با عرفان و تصوّف* آمده است، بگیرید و بخوانید. بعد از آن جزوه‌ی دیگری در مورد سفر حجّ که نوشته‌ام. بعد از آن *رساله‌ی رفع شبهات حضرت آقای رضاعلی‌شاه، سپس یادنامه‌ی صالح، سپس خورشید تابنده* و بعد از آن کتاب‌های دیگری که خودتان نوشته بودید. و اما تهیّه‌ی این کتاب‌ها برای کسی یک مرتبه ممکن نیست، به تدریج خودتان بگیرید و بهتر این است که اوّل بار هر کتابی را بخوانید و بعد اگر خواستید بخرید. به کتابخانه‌های عمومی مراجعه کنید غالباً این کتاب‌ها را دارند و اگر به تهران آمدید در اینجا خودتان فراهم خواهید کرد یا در کتابخانه‌ها مطالعه خواهید کرد؛ چون امکان اینکه این همه کتاب‌ها گرفته شود نیست و مسأله‌ی ارسال آن هم مشکل‌تر. یکی دو تا از این کتاب‌ها را اگر کسی آمد و مطالبه کرد، فراهم داد. مابقی را خود شما تدریجاً باید فراهم کنید.

و اما در مورد «فنا» که گفته‌اید خداوند بشر و بلکه تمام موجودات را که آفریده جرقه یا شعاعی از وجود خود او هستند و همانطور که نمی‌توان خورشید را بدون شعاع فرض کرد یا خورشید را غیر از شعاع دانست ولی در مواردی شعاع کار می‌کند (کما اینکه اگر از روزنه‌ای، پنجره‌ای نور آفتاب بتابد شعاع دیده می‌شود ولی خود خورشید دیده نمی‌شود) کسانی که به این درجه‌ی فنا می‌رسند، این حالت برایشان دائمی نیست برای اینکه اگر دائمی باشد اصلاً وجود مستقلی ندارند. خداوند انسان را که آفرید از روح خود در او دمید و طبق آیات قرآن از وقتی که از روح خود در او دمید قابل حیات به عنوان انسان شد و بنابراین این روح هرگز از بین نمی‌رود مگر اینکه به کلی به صاحب و مقام اصلی برگردد و الا تا وقتی که آن اقتضا کند به عنوان جلوه‌ای از او در این دنیا وجود دارد. کسانی هم که در مقامات فنا بوده‌اند همیشه در تمام ایام و ساعات نبوده‌اند. مریدان به بایزید بسطامی گفتند: تو وقتی در حال خلسه بودی کفر گفتی و گفتی: سبحانی ما اعظم شأنی. بایزید گفت: اگر چنین گفتم شما همان وقت اگر مرا می‌کشید اشکال نداشت. بنابراین کارد بردارید و اگر دوباره چنین گفتم مرا بکشید. یکبار دیگر که بایزید این کلام را به زبان آورد، مریدان با کارد خواستند بزنند، دیدند هزاران بایزید است. این همان شعاع‌هاست. بنابراین آن مقامی است که تا کسی به آن نرسد نمی‌تواند از آن مقام تعریفی کند و خصوصیات آن را بگوید. والسلام.

۱۲ آذر ۱۳۸۱

با عرض سلام. نامه‌ی شما رسید. در مورد خواب‌هایی که دیده‌اید، خوابی که در آن مرا دیده‌اید، چون من مظهر فقر و عرفان تلقی می‌شوم و سرنوشت فقرا سرنوشت فقر است، در وهله‌ی اول ضربه‌ی کوچکی بر فکر که پیشانی مظهر آن است وارد می‌شود. در مرحله‌ی دوّم این ضربه را شدیدتر می‌کنند ولی خداوند توفیق می‌دهد که از این ضربه‌ها خلاص می‌شویم و این ضربه‌ها خود موجب اصلاح می‌شود و بعد از آن شاداب می‌شویم و به همین طریق خواب دوّمی هم که دیده‌اید، ضرباتی که مشایخ یا بزرگان بزنند مثل مهر و محبتی است که پدر به صورت توبیخ ابراز کند و بنابراین درد ندارد بلکه لذّت دارد که علامت آن است که توجّه بیشتر می‌شود.

و اما در مورد سوّالاتی که کرده‌اید. اینکه سالک از پیشرفت خود، یا پسرفت خود مطلع گردد، دلیل نمی‌خواهد. به این معنی که هر کس احساس کرد که توجّه و خلوص نیتش بیشتر شده است خود این پیشرفت است و بنابراین در همین حد کافی است. لازم نیست از درجه‌ی خود مطلع شود، کما اینکه در سطح بالاتر، این بحث بین اهلس مطرح است که آیا اولیاءالله از اینکه خود اولیاءالله هستند یا از درجه‌ی خود آگاه می‌شوند یا نه؟ اکثراً می‌گویند لازم نیست آگاه باشند.

برای اینکه یا دچار غرور می‌شوند یا به همان درجه، قناعت می‌کنند. بنابراین این دلیل نمی‌شود. گاهی هم در درجات پایین‌تر ممکن است موجب یأس شود. کما اینکه بعضی‌ها خیال می‌کنند که پیشرفت نکرده‌اند و از انجام دستورات دلسرد می‌شوند. مثالی که می‌توان زد این است که فرض کنید شما از اهواز به قصد خراسان یا به قصد مناطق خوش آب و هوایی با اتومبیل حرکت می‌کنید. در بعضی جاها با سبزه و جوی آب و هوای خیلی خوب برخورد می‌کنید که حتی ممکن است توقف مختصری کنید و استراحتی بکنید ولی بعضی جاها مانند کویر لوت همه‌اش گرما و طوفان است. اما نمی‌توانید بگویید آن منزل اولی بهتر بود، چرا حالا اینطور شده؟ نه! در مسیری که می‌خواهید به مقصد برسید پستی و بلندی، گرما و سرما وجود دارد. همه‌ی اینها را باید رد کرد. نمی‌توانید بگویید که همانجا بهتر بود و برگردم به همانجا. نه! این راه را باید طی کرد. بنابراین شما فقط در انجام دستورات کوشش کنید تا هرچه بیشتر نیتان خالص شود. خالص هم به این معنی است که به خلق خدا، که به قول خداوند اعضای خانواده او هستند، خدمت کنید. در عبادات و در اعمالتان همیشه خدا را در نظر بگیرید و خالص‌تر باشید. در این مسیر دربارهی حالات یا خواب‌هایی که خود فکر می‌کنید در زندگی شما مؤثر است، برای بزرگان بنویسید و بگویید، ولی به کسی بازگو نکنید. برای اینکه تعبیر نابجایی که کردند

ممکن است همان تعبیر عملی شود. و همچنین اگر حالات و مشاهداتی که غیرطبیعی است دیدید، آن را هم باید بنویسید، ولی امور طبیعی یعنی چیزهایی که بطور طبیعی و عادی دیده می‌شود لازم نیست بنویسید. والسلام.

۴ بهمن ۱۳۸۱

با عرض سلام. نامه‌ی شما رسید. سؤالات بسیار جالب توجهی کرده‌اید. این سؤالات از سرگشتگی و حیرت حاصل می‌شود. ولی حیرت شما آنقدر زیاد بوده که فراموش کرده‌اید نام و آدرس خودتان را بنویسید که من بتوانم با پست این نامه را بفرستم. بنابراین معلوم نیست این نامه چگونه به دست شما برسد و اصولاً آیا برسد یا نرسد. بنابراین حیرت را برای خودتان و برای کشف حقایق دنیا و حقایق آخرت نگه دارید و در امور زندگی مثل مکالمه یا مکاتبه با دیگران سعی کنید که آرامش و آسایش خودتان و شنونده یا خواننده را هم در نظر بگیرید. در مورد سؤالاتی که کرده‌اید اگر من به هر سؤال جواب کافی بخواهم بدهم باید ورق‌های فراوانی سیاه شود و کتاب‌های زیادی خوانده شود. این همه کتاب که در مورد مسائل مذهبی نوشته‌اند غالب آنها مفید است و به درد می‌خورد. بنابراین شما اگر در چنین مسائلی می‌خواهید به جواب برسید زحمت مطالعه‌ی کتب زیادی را باید بکشید. و اما بعضی سؤالات است که با مطالعه حل نمی‌شود و همانطور که خود هم نوشته‌اید به دل حل می‌شود. اینکه گفته‌اید من با خداوند نحوه‌ی ارتباطم معلوم نیست و رابطه‌ام با او یک رابطه‌ی تعریف شده نیست، این مطلب مانعی ندارد، شما تنها نیستید. این خاصیت و خصلت این

ارتباط است. اگر در زندگی عادی، شما در ارتباط با یکی از رجال و شخصیت‌های بزرگ دنیا (نه تنها مملکت) بوده و همیشه به یاد او باشید با این حال این رابطه‌ی شما با او در اختیار شما به تنهایی نیست بلکه باید در انتظار باشید که او چگونه رابطه‌ای را می‌خواهد و چگونه رابطه‌ای را جلوی پای شما می‌گذارد. بنابراین همین قدر که می‌شناسید خداوندی هست و او را احساس می‌کنید مابقی را هم از خداوند بخواهید که به هر اندازه به شما ارتباط دارد بنابر آن ارتباط رفتار کنید.

و اما ادیان الهی وجه مشترکی که دارند سه مسأله است: توحید و نبوت و معاد. این سه مسأله در همه‌ی آنها هست و در این ادیان در واقع بخشی از آن رابطه‌ای که شما می‌گویید با خدا داشته باشید خداوند به شما پیشنهاد کرده است. برای اینکه خداوند شرط ارتباط با خود را رعایت اعتدال در زندگی دنیایی قرار داده و برای این یک کلیاتی را بیان کرده است که در ادیان گفته‌اند و جزئیات را به اختیار خود شما گذاشته است. برای اینکه هیچ‌گاه نمی‌توان برای همه‌ی جزئیات یک قاعده‌ی کلی بیان کرد. بنابراین شما به هر یکی از ادیان که بوده‌اید اعم از یهودی، مسیحی و اسلام به همان باید با اعتقاد رفتار کنید و اگر در جریان بررسی فهمیدید که کلیات اسلام و یهودی و مسیحی یکی است ولی این دین آخری چون متأخر بر همه است و کامل‌تر است، در آن صورت باید آن را انتخاب کنید.

و اما آنچه به نام اسلام گفته‌اید، بعضی تشکیلات و جمعیت‌هایی که در کشورهای دیگر هم هستند اینها روشی به کار برده‌اند که مردم تصور کنند اسلام دین تروریستی است و حال آنکه آنچه به اسم اسلام گفته‌اند اسلام نیست و وظیفه‌ی کسانی که باید اسلام را توضیح دهند تفهیم همین امر است. شما اگر در بحث‌های مختلفی که راجع به اسلام می‌شود دقت کنید خودتان این تفاوت‌ها را می‌فهمید. قول مشهوری است که می‌گویند: الطَّرِيقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ انْفَاسِ الْخَلَائِقِ^۱. این برای این است که انسان خود را آزاد تصور کند و فکر خود را به کار بیندازد که تکامل پیدا کند. مجموعه‌ی جامعه‌ی بشری مثل یک انسان به وجود آمده. دوران کودکی، دوران نوجوانی و جوانی را گذرانده و اینک فارغ شده است. این مجموعه خود ترقی کرده است. انسان امروز، بر طبیعت در بسیاری جهات مسلط است و آن را تحت اختیار خود قرار داده است ولی انسان قدیم به این اندازه قدرت نداشت. بنابراین در ضمن اینکه بدون خواست خداوند هیچ کاری انجام نمی‌شود ولی خداوند در قلمرویی به انسان اختیار و آزادی داده است که فعالیت کند و به جلو برود و تمام طبیعت را در اختیار بگیرد. در آیه‌ی قرآن می‌فرماید: سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي

۱. بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۱۳۷.

الأرض^۱، آنچه در زمین و آسمان است مسخر شما کرده است. اما آیا الان آنها مسخر ما هستند؟ نه! خداوند گفته است این گونه خواهد بود. ولی بایستی برویم دنبال این امر و از لحاظ علمی برسیم به آنجایی که زمین و آسمان در اختیار ما قرار بگیرد؛ که هم اکنون آثار بسیاری از این تسلط و تسخیر را می‌بینیم.

در مسأله‌ی نابرابری زن و مرد که گفته‌اید، راجع به این موضوع بسیار صحبت شده و من خودم بارها در مجالس فقری صحبت کرده‌ام. کتاب‌های فراوانی نوشته شده است. در اینکه زن و مرد عین هم نیستند که حرفی نیست. به بدن خود نگاه کنید می‌بینید که زن و مرد با هم متفاوتند. این تفاوت‌های بدنی مسلماً اقتضای بعضی تفاوت‌های روحی می‌کند ولی این تفاوت است نه اختلاف. خداوند وظایفی را در مجموعه‌ی طبیعت به عهده‌ی زن گذاشته است و وظایف دیگری را به عهده‌ی مرد. وظایف هر کدام از اینها از دیگری برنمی‌آید. از طرفی شما تصور نکنید که خداوند فقط مشغول تدبیر و تنظیم کار انسان‌هاست. انسان‌ها هم جزیی از این عالم طبیعت هستند، انسان‌ها هم از بسیار جهات جسمی مانند حیوانات هستند. حیوانات می‌توانند در بعضی جهات مدل انسان باشند. در مورد اختلاف و تفاوت زن و مرد،

۱. سوره لقمان، آیه ۲۰ و سوره جاثیه، آیه ۱۳.

اسلام این اختلاف را خیلی کم کرده است. در مسائل اجتماعی بعضی از فقه‌های قدیم معتقد هستند که قوانین و مقررات اجتماعی را خداوند به صورت پیشنهاد فرموده است نه اینکه حتماً آن اجرا شود و بنابراین یک جامعه که ولایت بر خود دارد می‌تواند در هر زمان بنا به مقتضیات زمان قوانین خود را بنویسد. بنابراین زن مسلماً انسان است. از طرف دیگر از جنبه‌ی حقوقی اگر در نظر بگیرید یک نظام حقوقی مجزاً و تک‌تک نمی‌تواند مورد بررسی قرار بگیرد. مثلاً فرض بفرمایید در قوانین، مرد موظف به این است که خرج خانواده را بدهد ولی اگر مرد نداشت چه باید کرد؟ و اگر کس دیگری نبود چه بکند؟ این مقرراتی است که برای آسایش طرفین گذاشته‌اند. در نظام حقوقی اسلام تمام هزینه‌ها و تمام زحمات زندگی را به عهده‌ی مرد گذاشته‌اند که زن هیچ زحمتی نکشد. برای اینکه زن هرگاه نسل آورد، نسلش در کمال سلامت و آرامش و آسایش باشد. از لحاظ اقتصادی هم اگر زن از خودش اموالی داشت می‌تواند آن اموال را مستقیماً و جداگانه اداره کند و حتی یک قران از آن را به خانه نیاورد. در مقابل این زحماتی که به مرد داده شده مسلماً در زندگی خانوادگی یک مزایایی برای او قائل شده‌اند.

خود دیه به معنای ارزش خون نیست. اینکه می‌گویند خونبها غلط است و این بنابر فهم مردم در دورانی است که فهم دقیقی

نداشتند. برای اینکه در خود قرآن می‌گوید هر مؤمنی مؤمن دیگری را بدون جهت بکشد آتش جهنم بر او وارد است. کسی که آتش جهنم برای او وارد است چه قیمتی می‌تواند بدهد؟ این خونبها به منزله‌ی جریمه‌ی اوست و به منزله‌ی این است که تا حدّی جبران خسارات مالی طرف بشود. به علاوه بعضی از مفسّرین در تفسیر آیه‌ی *كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ*^۱، می‌گویند از این آیه استنباط اینکه زن دیه‌اش نصف مرد است نمی‌شود. بنابراین این احکام در طیّ تاریخ وضع شده است که قرن‌ها بشر چنین تصوّری داشته است. کما اینکه هم اکنون مشغول تغییر این قوانین هستند.

و اما اینکه خداوند همیشه در روی زمین رابطه‌ای دارد همین اعتقاد شیعه است که معتقد است امام دوازدهم غایب است. در روی زمین است ولی عدم لیاقت ما، او را از چشم ما دور کرده است. ما در زندگی عادی بسیاری کارها را که می‌توان با وکیل انجام داد توسط وکیل انجام می‌دهیم. امام هم مقرر شده است که این کارها را توسط نماینده‌ای انجام بدهد. بنابراین همیشه یک نفر هست که در روی زمین باشد منتها ممکن است طرق به سوی او مختلف باشد.

۱ . سوره بقره، آیه ۱۷۸.

و اما بین‌النهرین که گفته‌اید، برای مطالعاتتان به تفاسیر مراجعه کنید بهتر است. منظور شما از بین‌النهرین جایی است که *مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ*^۱، یعنی جایی که هم دنیا و هم آخرت در آنجاست. داستان موسی و خضر هم به صورت سمبلیک است که بر آن تفسیرهای فراوانی نوشته‌اند. شما کتاب *قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی* که مرحوم آقای رضاعلی‌شاه رحمته‌الله از تفسیر *بیان السعادة* ترجمه کرده و مطالبی هم از خود بر آن اضافه کرده‌اند تهیه کنید و بخوانید، تا حدی مسأله‌ی خضر و بین‌النهرین معلوم خواهد شد.

و اما در مجلس ما که گفته‌اید آمده‌اید، اولاً در مجالس نگاه به تک‌تک افراد نباید بکنید. باید ببینید این مجلس به چه هدفی است و آیا هر کسی که هر کاری می‌کند با آن هدف منطبق است یا نه؟ هدف را باید در نظر بگیرید. کما اینکه الان اگر مثلاً از من و شما بپرسند شما چه مذهبی دارید؟ می‌گوییم: مذهب جعفری، یعنی پیروی حضرت جعفر صادق. ولی آیا انصافاً من و شما تمام دستورات حضرت صادق علیه‌السلام را انجام می‌دهیم؟ بدیهی است که انجام نداده‌ایم و نمی‌دهیم. آیا ایراد بر ماست یا بر حضرت جعفر صادق؟! بنابراین بعضی‌ها ممکن است خطایی در رفتارشان باشد ولی این ربطی به اصل

۱. سوره الرحمن، آیات ۲۰-۱۹.

مطلب ندارد. به علاوه بعد از مطالعات باید خودتان هم از نزدیک همه‌ی اینجاها را ببینید.

و اما اینکه گفته‌اید چرا اسلام با احتیاجات امروزی ما منطبق نیست، اولاً آنچه به نام اسلام امروزه گاه معرفی کرده و می‌کنند اسلام نیست. اسلام واقعی را خودتان با مطالعات دقیق به دست آورید. ثانیاً آنچه درباره‌ی مقتضیات امروز یا نیازهای امروز ما گفته‌اید، شما اول نیاز خود را حقیقت دانسته‌اید و خواسته‌اید که دین با خواسته‌ی شما منطبق شود و حال آنکه بایست اگر به آن دین اعتقاد پیدا کرده‌اید اعتقادات و رفتار خود را با آن منطبق کنید. بسیاری از دستوراتی که دستورات اسلام است و شما ممکن است نپسندید؛ مثلاً مسأله‌ی حجاب شرعی، مسأله‌ی ممنوعیت تماس نامحرم با نامحرم، اینها شاید برای زندگی شما ناراحت‌کننده باشد ولی اینها دستورات اخلاقی است که انجامش مفید است.

اما شک و حیرت شما که از نامه پیداست، یکی از مراحل سلوک عرفانی است. حتی کسانی که خیام را هم در سلک عرفان و دارای سلوک عرفانی می‌دانند او را در این مرحله می‌دانند. بنابراین این مرحله‌ای است که برای بسیاری اشخاص پیدا می‌شود. منتها اگر از این حیرت به عنوان محرک برای کشف واقعیت - نه فقط واقعیت کتابی بلکه واقعیت معنوی که با دل باشد - کوشش کنید، واقعیت‌ها و

حقیقت‌های بزرگی به شما الهام می‌شود. ولی اگر خود را در همین حیرت نگهدارید و چون کشفی نکرده‌اید طرف جهل را بگیرید و به حیرت تسلیم بشوید، خسران و زیان دارد. بنابراین به دنبال کشف حقیقت و به دنبال پیدا کردن حقیقت باشید؛ چه از لحاظ مطالعه، چه از لحاظ معاشرت و دیدن راه‌های مختلف. خوشبختانه آنچه استنباط کرده‌ام شما در این زمینه فعالیتی کرده‌اید. فراموش نکنید و ادامه بدهید. به این رباعی هم که احتمالاً از جامی است توجه کنید:

حقّ جان جهان است و جهان جمله بدن

اصناف ملائکه قوای این تن

افلاک و عناصر و موالید اعضاء

توحید همین است دگرها همه فن

والسلام

فهرست جزوات قبل

شماره جزوه	عنوان	قیمت (تومان)
اوّل	گفتارهای عرفانی (قسمت اوّل)	۱۰۰۰
دوّم	گفتارهای عرفانی (قسمت دوّم)	۱۰۰۰
سوّم	گفتارهای عرفانی (قسمت سوّم)	۱۰۰۰
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اوّل)	۵۰۰
چهارم	گفت و گوهای عرفانی (متن ۶ مصاحبه)	۵۰۰
پنجم	مکاتیب عرفانی (قسمت اوّل ۷۶-۱۳۷۵)	۵۰۰
ششم	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	۵۰۰
هفتم	مقدمه روز جهانی درویش	۵۰۰
-	هدیه نوروزی: فهرست موضوعی جزوات (همراه با تقویم ۱۳۸۸)	-
هشتم	مکاتیب عرفانی (قسمت دوّم ۷۹-۱۳۷۷)	۵۰۰
نهم	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم)	۵۰۰
دهم	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم)	۵۰۰
یازدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم)	۵۰۰
دوازدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم)	۵۰۰
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوّم)	۲۰۰
سیزدهم	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اوّل)	۲۰۰
چهاردهم	حقوق مالی و عشریه (قسمت اوّل)	۲۰۰
پانزدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم)	۲۰۰
شانزدهم	مکاتیب عرفانی (قسمت سوّم ۱۳۸۰)	۲۰۰
هفدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم)	۲۰۰
هیجدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم)	۲۰۰
نوزدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم)	۲۰۰
بیستم	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم)	۲۰۰
بیست و یکم	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم)	۲۰۰
بیست و دوّم	شرح و تفسیر قرآن کریم (قسمت اوّل)	۲۰۰

- بیست و سوم تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (قسمت اول) ۲۰۰
- بیست و چهارم شرح رساله حقوق حضرت سجاد علیه السلام (قسمت اول) ۲۰۰
- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم) ۲۰۰

با توجه به آنکه تهیه‌ی این جزوات، مستقل از هر سازمان یا مؤسسه‌ی خیریه و یا انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت سفارش جزوات، فقط با شماره‌ی تلفن ۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲ تماس بگیرید.